

نام کتاب: قصه معراج

نویسنده: مهدی خدامیان آرانی.

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

برای تو می‌نویسم!
به راستی که نوشتن برای تو افتخار من است.

ای که عشق حضرت علی(ع) به سینه‌ات داری!

و چون نام زیبایش را می‌شنوی، اشک شوق در چشم‌هایت حلقه می‌زند.
من می‌خواهم تو را به سفری آسمانی ببرم.

آیا با من می‌آیی؟

من و تو می‌خواهیم به همراه پیامبر به آسمان‌ها برویم و ببینیم که در آن بالا، چه خبرهایی بوده است؟

حتما سؤال می‌کنی که چگونه؟

با خواندن این کتاب، می‌توانی از همه آنچه در سفر معراج پیامبر روی داده است با خبر شوی!

من با مراجعه به احادیث اهل بیت(ع)، این سفر را برایت به تصویر می‌کشم.
امیدوارم که این کتاب برایت مفید باشد.

این کتاب را به مادر مهربان خود، اهدا می‌کنم چرا که مهر او، معراج دل من است.

مهدی خدّامیان آرانی

قم، شهریور 1386

آغاز سفر معراج

از خیلی‌ها سؤل کرده‌ام که درباره معراج پیامبر چه می‌دانید؟

و این چنین جواب شنیده‌ام: «پیامبر از مکه به بیت المقدس رفت و از آنجا به آسمان‌ها سفر کرد و سپس به مکه بازگشت». اما در این سفر، جریان‌های زیادی برای پیامبر پیش آمد که بسیار شنیدنی و جالب است.

حتما شنیده‌ای که امام صادق(ع)، اعتقاد داشتن به معراج پیامبر را از نشانه‌های شیعه می‌داند.¹

آری، پیامبر ما با جسم خود (و نه در خواب و خیال)، به آسمان‌ها سفر کرد. اگر ما بخواهیم همراه پیامبر در این سفر باشیم باید خودمان را به آن حضرت برسانیم.

این سفر بعد از نماز عشاء شروع شده و تا صبح به طول خواهد انجامید.² پس بیا خودمان را به شهر مکه برسانیم. کنار خانه خدا!

داخل «حجر اسماعیل» را نگاه کن! مولا و آقای خود را شناختی! او پیامبر توست که امشب قرار است به مهمانی بزرگ خدا برود.³ نگاه کن!

این جبرئیل است که از آسمان به سوی زمین می‌آید.

او تنها نیامده است، دو فرشته دیگر هم همراه او هستند!

آنها میکائیل و اسرافیل هستند.⁴ جبرئیل آمده است تا پیامبر را به «معراج» ببرد.

خداوند می‌خواهد تا همه اهل آسمان‌ها به فیض دیدن رسول خدا برسند.

او می‌خواهد تا فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند از برکت وجود پیامبر استفاده کنند.⁵

آری، فرشتگان مدت‌ها است که در انتظار چنین شبی بوده‌اند.

شبی که عزیزترین پیامبر خدا به آسمان‌ها می‌آید.

جبرئیل، «بُراق» را می‌آورد.

حتما می‌گویی «بُراق» چیست؟

براق، مرکبی بهشتی است که خدا برای پیامبر آماده نموده تا پیامبر ما بر آن سوار شود و سفر خود را آغاز کند.

من نمی‌دانم در وصف این براق چه بگویم؟ اگر اجازه بدهی سخن خود رسول خدا را برایت نقل کنم که فرمود: «خدا براق را برایم آماده ساخت که از دنیا و آنچه در دنیا می‌باشد، بهتر است».⁶

و تو خود حدیث مفصل بخوان از این مجمل!

بُراق، همچون اسب بهشتی، دو بال دارد و با سرعت برق پرواز می‌کند و می‌تواند تمام دنیا را در یک چشم به هم زدن بپیماید.⁷ براق، بسیار نورانی است و خداوند او را به انواع جواهرات بهشتی، زینت نموده است.⁸

او مرکب مخصوص حضرت محمد است و تا به حال هیچ کسی بر آن، سوار نشده است.⁹ گوش کن!

براق، با پیامبر سخن می‌گوید: «ای پیامبر به من قول بده که روز قیامت، مرکبی جز من نداشته باشی».¹⁰

و پیامبر به او قول می‌دهد که روز قیامت هم "براق"، مرکب او باشد.

و آن‌گاه سفر آغاز می‌گردد...

آن‌جا را نگاه کن!

آن زن آرایش کرده، این‌جا چه می‌کند؟ او برای چه جلو راه پیامبر آمده است؟

گوش کن !
او چه می‌گوید؟ «ای محمد ! به من نگاه کن، تا با تو سخن بگویم».
اما پیامبر به او توجهی نمی‌کند.
آیا شما می‌دانید آن زن کیست؟
آیا می‌خواهید نام او را برای شما بگویم؟

نام او «دنیا» است.¹¹
اما چرا پیامبر جواب او را نداد؟
اگر پیامبر امشب با «دنیا» سخن می‌گفت، تمام اُمّت او، عاشق دنیا می‌شدند و همواره دنیا را بر آخرت ترجیح می‌دادند.¹²
پیامبر به سفر خویش ادامه می‌دهد...
صدای ترسناکی به گوش می‌رسد !
این صدای چیست؟

جبرئیل این چنین پاسخ می‌دهد: «هفتاد سال قبل سنگ بزرگی، به داخل جهنم انداخته شد و اکنون آن سنگ به قعر جهنم رسید و این صدا، صدای برخورد آن سنگ با قعر جهنم بود».¹³
خدایا از شرّ آتش جهنم به تو پناه می‌بریم.

سفر ادامه پیدا می‌کند تا اینکه جبرئیل به براق دستور می‌دهد که توقف کند و جبرئیل با پیامبر سخن می‌گوید: «پیاده شو و نماز به جا بیاور ! اینجا سرزمین پاکی است که بعدا به آن مهاجرت خواهی کرد.
اینجا مدینه است».¹⁴
و پیامبر از براق پیاده می‌شود و نماز می‌خواند.

حتما می‌دانی که پیامبر در شهر مکه زندگی می‌کند و هنوز به «یثرب» هجرت نکرده است.
اما این سرزمین آنقدر مقام و منزلت دارد که پیامبر، امشب اینجا نماز می‌خواند.

بی‌جهت نیست که تو هم چون پا بر سرزمین
مدینه می‌گذاری دلت بی‌قرار می‌شود!
و واقعاً چه جای دنیا را با مدینه عوض
می‌کنی!

سفر ادامه پیدا می‌کند...
بعد از مدتی جبرئیل می‌گوید: «ای رسول
خدا! آیا می‌دانی اکنون کجا هستی؟ الآن
مقابل مسجد کوفه هستی».¹⁵
جبرئیل محل مسجد کوفه را نشان پیامبر
می‌دهد و می‌گوید: «اینجا جایی است که
حضرت آدم و همه پیامبران، در آن نماز
خوانده‌اند».¹⁶

و پیامبر نیز در اینجا نماز می‌خواند.¹⁷
تو خوب می‌دانی که اینجا یک بیابان
است.

هنوز شهر کوفه بنا نشده است و اثری هم
از مسجد نیست!
اما اینجا مکان مقدسی است که بعدها در
آن مسجد کوفه بنا خواهد شد.
مسجدی که اگر در آن نماز واجب خویش را
بخوانی خدا ثواب حج واجب به تو می‌دهد و
اگر نماز مستحب بخوانی ثواب عمره خواهی
داشت.¹⁸

اینجا بیت المقدس است

سفر ادامه پیدا می‌کند و پیامبر به
«مسجد الأقصى» نزدیک می‌شود.
مسجد الاقصی، یا بیت المقدس، قبله گاه
اول مسلمانان!
آری، اول پیامبر باید به مسجد الاقصی
برود و از آنجا به سوی آسمان‌ها پرواز
کند.
چرا خداوند پیامبر را از مکه مستقیم
به آسمان‌ها نمی‌برد؟
برای اینکه خداوند در این مسجد برای
پیامبر برنامه ویژه‌ای دارد.

آیا می‌دانید این برنامه چیست؟
 خداوند روح همه پیامبران خود را در
 این مسجد، جمع کرده است.¹⁹
 چه اجتماع با شکوهی شده است و در مسجد
 جای سوزن انداختن نیست.²⁰
 پیامبر سؤال می‌کند: «او کیست که به
 استقبال من می‌آید؟»
 جبرئیل می‌گوید: «او پدر شما، حضرت
 ابراهیم (ع) است.»²¹
 پیامبر به او سلام می‌کند.
 گوش کن!
 آیا این صدا را می‌شنوی: «ای محمد، جلو
 برو.»²²
 و آرام آرام، صفا را می‌شکافد و جلو
 می‌رود.
 آیا صدای اذان را می‌شنوی؟
 این جبرئیل است که به امر خدا، اذان
 می‌گوید.
 اذان تمام می‌شود.
 و آنگاه جبرئیل می‌گوید: «ای محمد! در
 محراب بایست و نماز را اقامه کن».
 نماز بر پا می‌شود.
 و فرشتگان نگاه می‌کنند که همه انبیاء،
 پشت سر پیامبر ما صف بسته‌اند.
 آری، یک روز فرشتگان بر حضرت آدم (ع)
 سجده کردند، امروز حضرت آدم (ع) هم به
 حضرت محمد اقتداء کرده است.
 امشب، حضرت محمد، امام جماعت همه
 انبیاء شده است.²³
 نماز تمام می‌شود.
 این سخن خداست که به گوش پیامبر
 می‌رسد: «ای محمد! از آنان سؤال کن که به
 چه چیزی مبعوث شده‌اند؟»
 و حضرت محمد از جا بر می‌خیزد و خطاب
 به پیامبران می‌کند: «شما به چه چیزی
 مبعوث شدید؟»

و آنان جواب می‌دهند: «ما به خداپرستی و نبوت تو و ولایت علی بن ابی طالب(ع)، مبعوث شدیم». 24

پیامبر از راه دوری آمده است. برای همین برای پیامبر، نوشیدنی می‌آورند آب و شیر و... پیامبر شیر را انتخاب می‌کند. 25 نگاه کن!

آن فرشته را می‌گویم که به سوی پیامبر می‌آید.

او خدمت پیامبر می‌رسد! سلام می‌کند و در حالی که کلیدهای همه گنج‌های دنیا را به پیامبر عرضه می‌کند، می‌گوید: «خداوند به من مأموریت داده است تا این کلیدها را به شما بدهم و شما می‌توانید آن را قبول نموده و یا آن را رد کنید».

اما پیامبر آن کلیدها را قبول نمی‌کند، زیرا او می‌خواهد پیامبری باشد که چون بندگان زندگی کند. 26

در این میان چشم پیامبر به صخره‌ای در بیت المقدس می‌افتد. و بر روی آن نوشته‌ای می‌بیند. به نظر شما بر روی آن صخره چه چیزی نوشته شده است؟

این جملات را با دقت بخوان: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، أَيَّدْتُهُ بِوَزِيرِهِ وَ نَصَرْتُهُ بِهِ». 27

خدائی جز الله نیست، محمد رسول خداست و من او را به وسیله وزیرش یاری کردم». و تو خود می‌دانی که منظور از وزیر پیامبر در این جا چه کسی می‌باشد. آری، او علی بن ابی طالب(ع) است.

سفر در هفت آسمان

پیامبر از مکه تا بیت المقدس را با «براق» آمده است اما اکنون که می‌خواهد به آسمان‌ها عروج کند خدا مَحْمَل و کجاوه‌ای از نور را برای پیامبر می‌فرستد تا آن حضرت بر آن سوار شود و سفر خود را ادامه دهد.

این مَحْمَل نورانی را نگاه کن که به چهل رنگ مختلف می‌باشد، رنگ‌های زرد و قرمز و سفید و...²⁸

آیا زینت‌ها و جواهرات بهشتی را بر روی این مَحْمَل می‌بینی؟

سفر به سوی آسمان اول آغاز می‌شود. چرا همه فرشتگان این آسمان به سجده افتاده‌اند؟

صدای آنان را می‌شنوی؟ «سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ رَبُّنَا وَ رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ، این نور چقدر به نور خدای ما شباهت دارد».

این سخن فرشتگان آسمان اول است. جبرئیل فریاد می‌زند: «الله اکبر، الله اکبر».

اینجاست که همه فرشتگان، سکوت اختیار می‌کنند...

فرشتگان که متوجّه شدند حضرت محمد، مهمان آنان شده است، غرق شادی می‌شوند و گروه گروه نزد پیامبر می‌آیند و گرد او حلقه می‌زنند.

و همه آنها به پیامبر خوش‌آمد می‌گویند.²⁹

آنان مشغول گفتگو با پیامبر می‌شوند. من گوش می‌کنم تا سخن آنها را با پیامبر بشنوم: «سلام ما را به برادرت برسان».

آیا می‌دانی منظور فرشتگان چیست؟

آری، آنها در مورد حضرت علی(ع) سخن می‌گویند.

پیامبر از فرشتگان سؤال می‌کند: «مگر شما او را می‌شناسید؟»

و آنان جواب می‌دهند: «ما چگونه او را نشناسیم در حالی که خداوند در مورد شما و او از ما پیمان گرفته است؟»

ما چگونه او را نشناسیم در حالی که ما همواره، بر شما و او صلوات و درود می‌فرستیم؟»³⁰

پیامبر به سفر خود در آسمان اول ادامه می‌دهد.

آن فرشته را نگاه کن!

او چرا این قدر عصبانی به نظر می‌رسد؟ همه فرشتگان چون پیامبر را دیدند با روی خوش از پیامبر استقبال کردند اما این فرشته چرا تبسم نمی‌کند؟

من که خیلی ترسیدم، شما چطور؟

جبرئیل به پیامبر می‌گوید: «ما فرشتگان، همه از این فرشته می‌ترسیم.»
به راستی او کیست که همه از او می‌ترسند؟

خود جبرئیل او را معرفی می‌کند.

این فرشته، «مالک» است، نگهبان جهنم! از آن لحظه‌ای که خدا او را خلق نموده هرگز خنده نکرده است.

اگر قرار بود او یک بار لبخند بزند حتماً به روی پیامبر ما لبخند می‌زد.

خدا این فرشته را این گونه خلق کرده است که هرگز نمی‌تواند بخندد.

پیامبر بر او سلام می‌کند.

و او جواب پیامبر را می‌دهد و به او بشارت می‌دهد که او از اهل بهشت است.³¹

پیامبر رو به جبرئیل می‌کند و می‌فرماید: «آیا از او نمی‌خواهی تا جهنم را نشان من بدهد؟»

پس جبرئیل به مالک می‌گوید: «ای مالک! جهنم را نشان محمد بده». پس نگهبان جهنم، پرده از جهنم برمی‌دارد و یک در از درهای آن را باز می‌کند. پس آتش شعله می‌کشد... و پیامبر جهنم را می‌بیند. خدا رحم کند! آنان کیستند که زبان خود را قیچی می‌کنند؟ اینان سخنورانی هستند که خود به گفته‌هایشان عمل نمی‌کردند.³² آنان کیستند که با ناخن، صورت خود را می‌خراشند! اینان کسانی هستند که غیبت مردم می‌کردند.³³ آن زنان چرا بر گیسوان خویش آویزان شده‌اند؟ این جزای آنانی است که موی خود را نشان نامحرم می‌دادند.³⁴ و پیامبر افراد دیگری را در حال عذاب می‌بیند... اکنون نگهبان جهنم دستور می‌دهد تا درب جهنم بسته شود. و جبرئیل خطاب به پیامبر می‌کند و می‌گوید: «اگر اُمّت تو همه محبت حضرت علی(ع) را داشتند، خدا جهنم را خلق نمی‌کرد».³⁵ آیا آن فرشته را می‌بینی که لوحی از نور به دست دارد؟ روی آن لوح، اسم‌های زیادی نوشته شده است. چرا او یک لحظه هم، نگاه خویش را از این لوح بر نمی‌دارد؟ به راستی او کیست که چنین دقیق به وظیفه خود مشغول است؟ جبرئیل او را معرفی می‌کند.

این فرشته که می‌بینی عزرائیل است !
و پیامبر نزدیک او می‌رود.
عزرائیل به پیامبر خوش‌آمد گفته و عرضه
می‌دارد: «من تمام خیر را در اُمت تو
می‌بینم.»

و اینجاست که پیامبر شکر خدا را
می‌نماید.

آنگاه پیامبر از چگونگی کار او
می‌پرسد. او می‌گوید: «از آن روزی که خدا
مرا مسئول قبض روح انسان‌ها قرار داده
است، همه دنیا پیش من مانند سکه‌ای است
که در دست گرفته باشی و هر طور که
بخواهی آن را می‌چرخانی ! هیچ خانه‌ای
نیست مگر اینکه من هر روز، پنج بار، به
آن سر می‌زنم ! و اگر عده‌ای بر مرده‌ای
گریه کنند من در میان آنها حاضر می‌شوم و
به آنان می‌گویم:

«گریه نکنید، که من به سوی شما باز
می‌گردم.»³⁶

پیامبر در آسمان اول به سفر خود ادامه
می‌دهد...

اکنون پیامبر به فرشتگانی برخورد
می‌کند که از ترس خدا اشک می‌ریزند.
آنان چنان در حال عبادت هستند که هرگز
به بالا نگاه نمی‌کنند و با کسی سخن
نمی‌گویند.

پیامبر به آنان سلام می‌کند.
آنان در حالی که مشغول عبادتند با
اشاره، جواب سلام پیامبر را می‌دهند.
جبرئیل به آنان رو می‌کند و می‌گوید:
«این محمد پیامبر رحمت است، آیا با او
سخن نمی‌گویید؟»

آنان چون صدای جبرئیل را می‌شنوند
می‌فهمند که مهمانی بس عزیز دارند.

پس سرهای خود را بالا می‌گیرند و با
پیامبر سخن می‌گویند و او و اُمت او را به
همه خوبی‌ها بشارت می‌دهند.³⁷

آنجا را نگاه کن !
این پیرمرد کیست که بر روی صندلی خود
نشسته است؟
دقت کن، چون به سمت راست خود نگاه
می‌کند، خنده بر لبهای او می‌نشیند !
و چون به سمت چپ خویش نگاه می‌کند اشک
در چشمانش حلقه می‌زند !
به راستی او کیست؟
همین سؤل را پیامبر از جبرئیل می‌کند.
و جبرئیل جواب می‌دهد: «این حضرت آدم
است، که چون سعادت یکی از فرزندان خویش
را می‌بیند شاد می‌شود و می‌خندد.
و چون گمراهی یکی از آنان را مشاهده
می‌کند غمگین می‌شود و گریه می‌کند».³⁸
درهای آسمان دوم باز شده است...
خداوند چهل نور دیگر به مَحْمَل پیامبر
می‌افزاید.

در آسمان دوم هم چون فرشتگان، این
محمل نورانی را می‌بینند به سجده می‌روند
و می‌گویند: «این نور چقدر به نور خدای
ما شبیه است».

و جبرئیل فریاد می‌زند: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَشْهَدُ
أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ».

فرشتگان چون صدای جبرئیل را می‌شنوند
او را می‌شناسند و به او می‌گویند: «همراه
تو چه کسی است؟».

و جبرئیل به آنان خبر می‌دهد که پیامبر
آخر الزمان به آسمان آنها آمده است.
پس فرشتگان به سوی پیامبر می‌شتابند و
عرض سلام و ادب می‌کنند و از او می‌خواهند
تا سلام آنها را به حضرت علی(ع) برساند.
پیامبر سؤل می‌کند: «مگر شما او را
می‌شناسید؟».

و آنان جواب می‌دهند: «چگونه او را
نشناسیم و حال آنکه خداوند در مورد او
از ما پیمان گرفته است و ما هر روز پنج
بار، به صورت شیعیان او، نگاه می‌کنیم».³⁹

پیامبر می‌خواهد به سوی آسمان سوم حرکت کند.

چهل نور دیگر بر مَحْمَل پیامبر اضافه می‌شود.

آری، مَحْمَلی با صد و بیست نور می‌آید... ملائکه چون عظمت این نور را می‌بینند همگی به سجده می‌روند و همان کلام فرشتگان آسمان اول و دوم را تکرار می‌کنند که این نور چقدر به نور خدای ما شبیه است! جبرئیل فریاد می‌زند: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ».

و این چنین است که فرشتگان می‌فهمند که حضرت محمد آمده است!

پس همه به او خوش‌آمد می‌گویند: «خوش آمدی ای محمد ای خاتم پیامبران».

و جملگی براو سلام می‌کنند و از او در مورد حضرت علی(ع) سؤال می‌کنند.

پیامبر از آنان می‌پرسد: «مگر شما علی(ع) را می‌شناسید؟».

آنان در جواب می‌گویند: «چگونه علی را نشناسیم در حالی که ما چون بر گرد «بیت المعمور» طواف می‌کنیم نام او و فرزندان و شیعیان او را می‌بینیم که بر آن خانه نوشته شده است».

آیا می‌دانی «بیت المعمور» کجاست؟ بیت المعمور، در آسمان چهارم قرار دارد و کعبه فرشتگان است و درست بالای کعبه قرار دارد و همواره فرشتگان دور آن طواف می‌کنند.⁴⁰

آیا اسم من و تو هم بر بیت المعمور نوشته شده است؟

آری، فرشتگان هر سال، دور نام شیعیان، طواف می‌کنند!

ای امیر مؤمنان، جانم فدای تو باد که خدا چه مقامی به شیعیانت داده است!

پیامبر به سوی آسمان چهارم بالا می‌رود.

چهل نور دیگر بر مَحْمَل پیامبر اضافه می‌شود.

و پیامبر به این آسمان وارد می‌شود. تمام فرشتگان جمع می‌شوند و گرد پیامبر حلقه زده و سلام می‌کنند.

و همه، از حضرت علی(ع) جویا می‌شوند. آنان به پیامبر خبر می‌دهند که هر روز جمعه، در کنار بیت المعمور، اسم حضرت علی(ع) و شیعیان او برای آنان خوانده می‌شود.

پیامبر را نگاه کن ! او با شنیدن این سخن به سجده شکر می‌رود.

آیا تو نمی‌خواهی سجده شکر کنی ! شکر اینکه نام تو نیز هر روز جمعه، برای این فرشتگان خوانده می‌شود ! پیامبر هنوز در سجده است !

خطاب می‌رسد: «ای محمد ! سر خود را بالا بگیر و نگاه کن». و اکنون نگاه پیامبر به بیت المعمور می‌افتد.

خانه چهار گوش درست مثل کعبه ! و پیامبر بر گرد آن طواف می‌کند.⁴¹ و دوباره خطاب می‌رسد: «ای محمد ! دست خود را به سوی بالا بگیر».

و پیامبر دست راست خود را بلند می‌کند و از عرش خدا، آبی نازل می‌شود و در دست او قرار می‌گیرد.

و اکنون پیامبر با این آب وضو می‌گیرد.⁴² گوش کن !

مثل اینکه صدای اذان می‌آید... آری، این جبرئیل است که اذان می‌گوید. فرشتگان همه، پشت سر رسول خدا صف می‌بندند و نماز بر پا می‌شود.⁴³

بعد از نماز، پیامبر به سیر در آسمان چهارم می‌پردازد.

آنجا را نگاه کن !
آن فرشته را می‌بینی که بر تختی بزرگ
نشسته است !
صد و چهل میلیون فرشته گوش به فرمان
اویند !
نمی‌دانم چه می‌شود که حکمفرمایی این
فرشته در چشم پیامبر بزرگ جلوه می‌کند.
جبرئیل چون این را می‌بیند فریاد
می‌زند: «برخیز !».

اینجاست که این فرشته به احترام
پیامبر بر می‌خیزد و می‌ایستد.⁴⁴
آن طرف را نگاه کن !
یک منبر از نور !
یک نفر بر بالای آن نشسته است و دیگر
فرشتگان چشم به او دوخته‌اند.
پیامبر از جبرئیل سؤال می‌کند که او چه
کسی می‌باشد.

جبرئیل پاسخ می‌دهد: «ای پیامبر خودت
می‌توانی نزدیک بروی و او را ببینی !».

پیامبر به سوی آن جمع حرکت می‌کند.
آیا موافقی من و تو هم به آنجا برویم.
پیامبر نزدیک می‌شود.
اما او چه می‌بیند؟

حضرت علی(ع) را می‌بیند که بالای منبر
نشسته است !
پیامبر خطاب به جبرئیل می‌کند: «ای
جبرئیل ! برادرم علی، زودتر از من به
آسمان چهارم آمده است؟».

جبرئیل عرضه می‌دارد: «این که علی(ع)
نیست ! این فرشته‌ای است که به شکل حضرت
علی(ع) می‌باشد ! ای پیامبر، فرشتگان این
آسمان، آرزوی دیدار حضرت علی(ع) را
داشتند و برای همین به خداوند عرضه
داشتند: بار خدایا، چگونه است که
انسان‌ها هر صبح و شام علی(ع) را ببینند
و ما از دیدن او محروم باشیم؟ پس خداوند
این فرشته را از نور حضرت علی(ع)، و به

شکل او آفرید و هر روز هفتاد هزار فرشته او را زیارت می‌کنند».⁴⁵

پیامبر به آسمان پنجم می‌رود...
او از آسمان ششم نیز می‌گذرد و وارد آسمان هفتم می‌شود.
دریاهایی از نور را می‌بینی که چگونه چشمها را خیره می‌کند.⁴⁶
فرشته‌ای از عرش الهی به آسمان هفتم می‌آید.
او برای اولین بار است که به آسمان هفتم نازل می‌شود.
او آمده است تا مؤذن پیامبر باشد.
الله اکبر الله اکبر...

اذان که تمام می‌شود، صف‌های نماز فرشتگان بسته می‌شود.
جبرئیل می‌گوید: «نماز را آغاز کن که پشت سر تو آن قدر فرشتگان صف بسته‌اند که عدد آنها را فقط خدا می‌داند».⁴⁷
پیامبر به او می‌فرماید: «من بر تو هم مقدم شوم؟»
جبرئیل پاسخ می‌دهد: «خدا پیامبرانش را بر همه فرشتگان برتری داده است و به تو مقامی مخصوص عنایت کرده است».⁴⁸
و نماز به امامت پیامبر برگزار می‌گردد.⁴⁹
پیامبر به سیر خود در آسمان هفتم ادامه می‌دهد.
همه فرشتگان به پیامبر عرضه می‌دارند: «ای محمد، حجامت کن و اُمّت خویش را به حجامت دستور ده».⁵⁰

من خیلی روی این موضوع فکر کردم!
مگر فرشتگان در این حجامت چه خیر و برکتی را می‌بینند که در چنین شب مهمی، پیامبر را به آن توصیه می‌کنند.
من از جامعه پزشکی می‌خواهم که در این قسمت، توجه بیشتری داشته باشند و با

تحقیقات خود پرده از این راز مهم بردارند !

اکنون پیامبر می‌خواهد به سوی عرش خدا صعود کند...

خداوند دستور می‌دهد تا دو نهر برای پیامبر در آسمان هفتم جاری شود.

نهر کوثر و نهر رحمت !

این دو نهر از میان درّ و یاقوت می‌گذرند و چقدر خوشبو هستند.⁵¹

پیامبر از نهر کوثر مقداری می‌آشامد، آبی شیرین‌تر از عسل !

و آنگاه در نهر رحمت، غسل می‌کند.⁵²

پیش به سوی عرش الهی

پیامبر وارد عرش الهی می‌شود.

نگاه پیامبر به ستون‌های عرش می‌افتد و بر روی آن نوشته‌هایی می‌بیند: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ

عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ».⁵³

آری توحید و نبوت و امامت، بر ستون‌های عرش نوشته شده است.

پیامبر نگاهش به گوشه‌ای دیگر از عرش می‌افتد.

حضرت علی(ع) را می‌بیند که به نماز ایستاده است !

پیامبر: سوال می‌کند: «ای جبرئیل ! آیا علی(ع) زودتر از من به عرش رسیده است؟».

و جبرئیل جواب می‌دهد: «نه، این حکایتی دارد ! خداوند، در بالای عرش خود، مدح و

ثنای علی(ع) می‌کرد و بر او، درود می‌فرستاد ! و عرش خدا، این مدح و ثنا و

صلوات را می‌شنید. اینجا بود که عرش مشتاق شد تا این علی(ع) را ببیند.

آری عرش، بی قرار علی(ع) شده بود ! خدا، فرشته‌ای را به شکل علی(ع) خلق کرد

تا عرش به او نظر کند و به آرامش برسد.

این فرشته دائماً در حال عبادت است. تا روز قیامت، ثواب عبادت او برای شیعیان او نوشته می‌شود».⁵⁴

آنجا را نگاه کن!

آن فرشته را می‌گویم که همواره در حال شمردن و حساب کردن است.

جبرئیل او را می‌شناسد برای همین به پیامبر می‌گوید:

او فرشته باران است و از اول دنیا تا به حال، حساب همه قطره‌های باران را دارد.

پیامبر نزدیک می‌شود و به او می‌گوید: «آیا تو تعداد قطره‌های باران‌هایی که از اول خلقت تا کنون باریده است می‌دانی؟».

و آن فرشته جواب می‌دهد: «آری، یا رسول الله، من حتی می‌دانم که چند قطره باران در دریا چکیده است و چند قطره در خشکی».

پیامبر از حافظه و دقت این فرشته تعجب می‌کند.

و چون این فرشته تعجب رسول خدا را می‌بیند چنین می‌گوید: «ای رسول خدا! چیزی هست که من با این حافظه و حسابگری قوی، نمی‌توانم آن را محاسبه کنم! هر گاه گروهی از امت تو جمع شوند و اسم تو را ببرند و بر تو صلوات بفرستند من نمی‌توانم ثواب آن صلوات را حساب کنم».⁵⁵

خوب من، تو هم اکنون بر پیامبر و خاندان پاکش، صلوات بفرست!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ.

ورود به بهشت

اکنون پیامبر می‌خواهد وارد بهشت شود.
آن هشت در بزرگ را می‌بینی!
آنها درهای بهشت هستند.
نوشته‌های روی درهای آن را می‌بینی!
سعی کن آنها را بخوانی!
«عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ».

آیا می‌دانی این جمله را چه موقعی بر
درهای بهشت نوشته‌اند؟
هفتاد هزار سال قبل از خلقت حضرت
آدم (ع).⁵⁶

اکنون پیامبر وارد بهشت می‌شود...
صدای بلندی در سرتاسر بهشت می‌پیچد!
پیامبر از جبرئیل سؤال می‌کند که این
صدای کیست؟
و جبرئیل پاسخ می‌دهد: «این صدای درخت
طُوبَى است که فریاد شوق سر داده است».⁵⁷
و پیامبر به سوی این درخت پیش می‌رود.
نگاه کن!
چه درخت با عظمتی است.
اگر پانصد سال زیر سایه آن راه بروی،
باز از سایه آن بیرون نمی‌روی!
هر شاخه آن صد نوع میوه دارد!
هر میوه‌ای که خواهی می‌توانی از آن
بچینی!
هرگاه از شاخه آن میوه بچینی، فوری
جای آن میوه دیگری سبز می‌شود.
در همه خانه‌های بهشتی شاخه‌ای از آن
وجود دارد!
و واقعا که این درخت چه عظمتی دارد.
به راستی این درخت از کیست؟
پیامبر این سؤال را از جبرئیل می‌کند.
جبرئیل می‌گوید: «این درخت، از برادرت
علی می‌باشد».⁵⁸

و جالب است بدانید که اصل این درخت در خانه بهشتی حضرت علی(ع) است !
زیر این درخت چهار نهر جاری است !
نهری از آب گوارا، نهری از شیر، نهری از شراب بهشتی، نهری از عسل.⁵⁹
پیامبر کنار این درخت می‌آید.
عجب صفایی دارد این درخت طوبی !
نگاه کن !
درخت طوبی فهمیده است که پیامبر مهمان اوست !
برای همین شاخه‌ای از آن، جلوی پیامبر می‌رود ! !
و پیامبر دست می‌برد و میوه‌ای از میوه‌های آن را می‌چیند !
می‌توانی حدس بزنی که چه میوه‌ای را پیامبر انتخاب کرده است؟
پیامبر، خرماي تازه را چیده است.
رطبی که از عسل شیرین‌تر و از مشک خوشبوتر است.⁶⁰
پیامبر به سیر خود در بهشت ادامه می‌دهد...
آن قصر باشکوه که از یاقوت سرخ ساخته شده است را می‌بینی !
ای جبرئیل، این قصر از کیست؟
جبرئیل می‌گوید: «این قصر از کسی است که سخنش نیکو باشد و زیاد روزه بگیرد و مردم را غذا دهد و شب هنگام که مردم در خواب هستند نماز شب بخواند».⁶¹
و آنجا را نگاه کن !
فرشتگان مشغول ساختن ساختمانی هستند !
آیا به آنان "خسته نباشید" نمی‌گویی؟
خسته نباشید !
آنان چه سخت مشغول کار خویش هستند...
نگاه کن !
چرا آنان دیگر کار نمی‌کنند؟
پیامبر جلو می‌رود و سؤال می‌کند شما چرا کار خود را رها ساختید؟

آنان می‌گویند: «این خانه را برای مؤنی می‌سازیم و هرگاه آن مؤمن به ذکر خدا مشغول باشد، مصالح به ما می‌رسد، اما اگر از یاد خدا غافل شود، مصالحی به ما نمی‌رسد و کار ما تعطیل می‌شود».⁶²

آن قصرهای بهشتی را نگاه کن که بسیار زیبا است و از پنجره‌های آن می‌توانی همه بهشت را ببینی.

این قصرها از کیست؟

جبرئیل می‌گوید: «این قصرهای زیبا از آنانی است که خشم خود را فرو خورند و مردم را عفو کنند».⁶³

پیامبر همچنان در بهشت به سیر خود ادامه می‌دهد...

به به ! عجب بوی خوشی می‌آید !

این بوی خوش از چیست که تمام بهشت را فرا گرفته و بر عطر بهشت، غلبه پیدا کرده است؟

پیامبر مدهوش این بو شده است.

برای همین از جبرئیل سؤال می‌کند: «این عطر خوش چیست؟».

جبرئیل می‌گوید: «این بوی سیب است ! سیصد هزار سال پیش، خدای متعال، سیبی با دست خود آفرید. ای محمد ! سیصد هزار سال است که این سؤال برای ما بدون جواب مانده است که خداوند این سیب را برای چه آفریده است؟».

و ناگهان دسته‌ای از فرشتگان نزد پیامبر می‌آیند.

آنان همراه خود همان سیب را آورده‌اند !

پس خطاب به پیامبر می‌گویند: «ای محمد ! خدایت سلام می‌رساند و این سیب را برای شما فرستاده است».⁶⁴

آری، پیامبر ما، مهمان خدا شده است و خدا می‌داند از مهمان خود چگونه پذیرایی کند.

خداوند، سیصد هزار سال قبل، هدیه پیامبر خود را آماده کرده است.

هدف خدا از خلقت آن سیب خوشبو چه بود؟
به نظر شما آیا فرشتگان به جواب سؤال خود رسیدند؟

باید صبر کنی تا پیامبر این سیب را تناول کند و از آن حضرت زهرا(س)، پا به عرصه گیتی گذارد، آن وقت، راز خلقت این سیب برایت معلوم می‌شود.

حتماً شنیده‌ای پیامبر بارها و بارها حضرت زهرا(س) را می‌بوسید؟
و عایشه (همسر پیامبر) که این منظره را می‌دید زبان به اعتراض گشود.

یک روز پیامبر به او فرمود: «فاطمه من از آن میوه بهشتی خلق شده است، من هرگاه دلم برای بهشت تنگ می‌شود فاطمه‌ام را می‌بویم و می‌بوسم».⁶⁵

چرا که فاطمه من بوی بهشت می‌دهد!
آیا اجازه می‌دهی کلامی را به رسول خدا بگویم:

ای رسول خدا!
تو می‌آمدی و زهرا را می‌بوسیدی و از او بوی بهشت استشمام می‌کردی ولی چه شد که بعد از رفتنت، میخِ درب خانه همان جایی را بوسه زد که تو بارها و بارها می‌بوسیدی؟!

گذر از ملکوت

پیامبر از بهشت عبور می‌کند و به ملکوت
أعلی می‌رسد.
او می‌بیند که فرشتگان در اینجا، دعائی
را با هم زمزمه می‌کنند: «بار خدایا!
حاجت ما را بر آورده کن!».
برای من خیلی جالب است که بدانم حاجت
این فرشتگان چیست؟
گوش کن!
می‌توانی دعای آنها را بشنوی: «بار
خدایا، راهی برای ما قرار ده تا ما هم
علی(ع) را ببینیم».⁶⁶
آیا می‌دانی در ملکوت، «لوح محفوظ»
نگهداری می‌شود.
در این لوح، به دستور خداوند مطالب
مهمی نوشته شده است.
عده‌ای از فرشتگان، مسئول نگهداری این
لوح هستند.
آنان به پیامبر این چنین می‌گویند: «ای
پیامبر، ما در این لوح این جمله را
خوانده ایم: علی از هر گونه خطایی، به
دور است».⁶⁷
آنجا را نگاه کن!
چه جمعیت بزرگی از فرشتگان جمع
شده‌اند.
چه خبر است!
گویا مجلسی در اینجا بر پا شده است.
چه کسی سخنران است؟
یکی از فرشتگان، بر بالای منبر نشسته و
دارد سخن می‌گوید.
بیا برویم و ببینیم چه می‌گوید.
او می‌گوید: «صلوات و درود خدا بر
علی(ع) باد که همه خوبی‌ها در او جمع شده
است».⁶⁸

آری، اینجا هم سخن از فضائل مولایمان
علی(ع) می‌باشد.
آیا سخن فرشتگان را می‌شنوی که چنین
دعا می‌کنند: «بار خدایا! تو را به حق
علی(ع) قسم می‌دهیم
و ما با محبت علی(ع)، به تو تقرب
می‌جوییم».⁶⁹

و پیامبر به سوی «سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى» می‌رود.
آیا «سدره منتهی» را می‌شناسی؟
درخت بزرگی که در ملکوت اعلی است و
هزاران فرشته در اطراف آن هستند.
اما چرا این درخت را به این نام
می‌خوانند؟

چون این درخت آخرین ایستگاه است!
پیامبران و فرشتگان تا اینجا بیشتر
نمی‌توانند جلو بیایند.⁷⁰
به این درخت که بررسی، هر کس که باشی
باید متوقف شوی!
اینجا آخر خط است.

جبرئیل خطاب به پیامبر نموده و عرضه
می‌دارد: «ای محمد! این صدای خداوند است
که می‌گوید: مهربانی من بر غضبم سبقت
گرفته است».

و اینجا است که پیامبر عرضه می‌دارد:
«بار خدایا، عفو و بخشش تو را می‌طلبم».⁷¹
اکنون دیگر موقع خداحافظی است!

جبرئیل با پیامبر خداحافظی می‌کند.
جبرئیل از مکه تا اینجا همراه پیامبر
آمده است و یک همسفر خوب برای پیامبر
بوده است اما چرا رفیق نیمه راه می‌شود؟
پیامبر به او می‌فرماید: «چرا همراه من
نمی‌آیی؟».

جبرئیل عرضه می‌دارد: «اگر به اندازه
سر سوزنی جلوتر بیایم، پرو بال من
می‌سوزد».⁷²

و جبرئیل کنار سدرة المنتهی منتظر
پیامبر می‌ماند تا او برگردد.

و پیامبر به سفر خود ادامه می‌دهد...
این کیست که سخن می‌گوید؟
این سدرۃ المنتهی است که به اذن خدا
به سخن آمده است و به پیامبر چنین
می‌گوید: «تا به حال کسی از من عبور
نکرده است».⁷³

او به نهری از نور می‌رسد که هیچ کس تا
به حال از این نهر عبور نکرده است!⁷⁴
اکنون او به هفتاد هزار حجاب (پرده‌های
از نور) می‌رسد که از هر حجاب تا حجاب
دیگر پانصد سال راه است!
و پیامبر داخل این حجاب‌ها می‌شود.
حجاب عزت، حجاب قدرت، حجاب کبریاء،
حجاب نور،....

آخرین حجاب، حجاب جلال است.⁷⁵
بر روی هر حجاب، این جملات نقش بسته
است: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ بْنُ
أَبِي طَالِبٍ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ».⁷⁶
در ساحت قدس الهی

پیامبر از حجاب‌ها عبور می‌کند و به
ساحت قدس الهی می‌رسد.⁷⁷
شما فکر می‌کنید اول کلامی که خدا با
حبیب خود می‌گوید چه می‌باشد؟
لحظه وصال فرا رسیده است و خدا با
محبوب خویش خلوت کرده است!
گوش کن!
خداوند پیامبر را خطاب می‌کند: «ای
احمد!».
آیا خداوند است که پیامبر را صدا
می‌زند؟

این صدا که صدای علی(ع) است!!
اینجا حریم قدس الهی است و پیامبر هفت
آسمان و عرش و ملکوت و هفتاد هزار حجاب
را پشت سر گذاشته است.
پس چرا صدای علی(ع) می‌آید!

پیامبر عرضه می‌دارد: «بار خدایا! تو با من سخن می‌گویی یا این علی است که با من سخن می‌گوید؟».

خطاب می‌رسد: «من خدای تو هستم، من مثل و مانندی ندارم. من تو را از نور خودم خلق کردم و علی را از نور تو و اکنون که به حضور من آمده‌ای به قلب تو نظر کردم و دیدم که هیچ کس را به اندازه علی، دوست نداری، برای همین با صدایی همچون صدای علی با تو سخن می‌گویم تا قلب تو آرام گیرد».⁷⁸

اما اکنون خدا می‌خواهد اولین فرمان ملکوتی خود را به حبیب خود بدهد: «ای محمد! اکنون به زمین نگاه کن».

چرا خدا چنین فرمانی می‌دهد!
پیامبر، از زمین به اینجا آمده است!
مگر در زمین چه خبر است؟
و پیامبر نگاه می‌کند!
بین پیامبر و زمین، هزاران هزار پرده و حجاب است.

همه این پرده‌ها کنار می‌رود!
درهای هفت آسمان باز می‌شود.
و پیامبر چه می‌بیند؟
علی(ع) را می‌بیند که نگاه خویش به سوی آسمان دارد!

خدایا من چگونه بنویسم؟
چه بگویم؟
در این کار چه رازی نهفته است؟
آیا حضرت علی(ع)، دلش برای پیامبر تنگ شده است؟

آیا خدا می‌خواهد پیامبر خویش را خوشحال کند؟

شاید خدا می‌داند که هیچ چیز مثل دیدار حضرت علی(ع)، پیامبر را خوشحال نمی‌کند
برای همین می‌خواهد دل حبیب خود را این گونه شاد کند.

آیا موافقی سخن خود رسول خدا را برای
نقل کنم: «علی را دیدم که سرش را به سوی
من بالا گرفته است!
پس با او سخن گفتم و او هم با من سخن
گفت».

نمی‌دانم میان پیامبر و حضرت علی(ع)،
چه سخنانی رد و بدل شد.
و چون سخن آن دو تمام می‌شود، خداوند،
پیامبر را خطاب قرار می‌دهد: «ای محمد!
من علی را جانشین تو قرار دادم! همین
الآن این مطلب را به علی بگو زیرا که او
اکنون سخن تو را می‌شنود».
پس پیامبر این تصمیم خداوند را به
حضرت علی(ع) اعلام می‌کند.
و آنگاه خداوند به همه فرشتگان دستور
می‌دهد به حضرت علی(ع) سلام کنند و به او
تبریک بگویند.

و اینک بین خدا و حبیبش سخنانی رد و
بدل می‌شود:

– ای محمد، چه کسی از بندگان مرا
بیشتر دوست داری؟
– بار خدایا، تو خود بر قلب من آگاهی
داری.

– آری، من می‌دانم، ولی اکنون می‌خواهم
که از زبان تو بشنوم!
– پسر عمویم علی را بیش از همه دوست
دارم.⁷⁹

و اینجاست که خداوند پیامبر را به
دوست داشتن حضرت علی(ع) امر می‌کند و به
او خطاب می‌کند: «آنانی که علی را دوست
دارند دوست بدار».⁸⁰

و اکنون خداوند وعده شفاعت شیعیان
حضرت علی(ع) را به پیامبر می‌دهد.⁸¹
اینجاست که پیامبر به سجده می‌رود!
نمی‌دانم چقدر وقت در سجده شکر باقی
می‌ماند.

و بار دیگر خطاب می‌رسد: «ای محمد! من علیّ اعلی هستم، من بودم که نام خویش را برای برادر تو برگزیده‌ام و او را علی نام نهاده‌ام».⁸²

«اگر بنده‌ای از بندگان من، به مقدار بسیار زیاد، عبادت مرا بکند اما ولایت علی را قبول نکند، او را به جهنم می‌افکنم».⁸³

هر کس او را اطاعت کند مرا اطاعت کرده و هر کس معصیت او کند معصیت مرا کرده است».⁸⁴

«علی صاحب پرچم حمد در روز قیامت است، علی صاحب حوض کوثر است، اوست که مؤنان را از آب گوارای آن سیراب می‌سازد، من با خود عهد کرده‌ام که دشمنان علی، از آن آب، نیاشامند».⁸⁵

و بار دیگر خطاب می‌رسد: «ای محمد! تو بنده من هستی و من خدای تو! پس مرا عبادت کن و به من توکل نما! تو نور من در میان بندگانم هستی! من کرامت خویش را برای اوصیای تو قرار دادم».

پیامبر عرضه می‌دارد: «اوصیای من، چه کسانی هستند؟».

خطاب می‌رسد: «نام آنان بر عرش نوشته شده است».

پس پیامبر به عرش نگاه می‌کند و نام دوازده امام را می‌یابد، اول آنها علی(ع) و آخر آنها مهدی(ع).

اکنون خطاب می‌رسد: «اینان حجت‌های من بر مردم هستند! من دین خود را به وسیله آنان ظاهر می‌کنم و زمین را به وسیله آخرین آنها پاک می‌گردانم. و شرق و غرب زمین را به زیر فرمان او در می‌آورم».⁸⁶

«ای محمد! تو همچون تنه درختی هستی که علی، ریشه آن و فاطمه، برگ است و حسن و حسین، میوه‌های آن می‌باشند».⁸⁷

و اکنون خدا برای امت پیامبر، نماز واجب می‌کند تا به وسیله آن به قرب خدا برسند.⁸⁸

پس خطاب می‌رسد: «من برای اُمّت‌های پیامبران دیگر، پنجاه رکعت نماز، واجب کرده بودم.

اما اکنون به اُمّت تو تخفیف می‌دهم».⁸⁹
«برای آنان نمازهای پنج‌گانه قرار می‌دهم ولی این نمازها، ثواب پنجاه رکعت نماز را دارد».⁹⁰

و تمام زمین را برای اُمّت تو، محل عبادت قرار می‌دهم».⁹¹

و سخن‌های محرمانه دیگری میان خدا و پیامبر رد و بدل شد که خداوند پیامبر خود را امر به مخفی نمودن آن نمود.⁹²
و برای همین آن گفتگوها به رازی میان خدا و رسولش تبدیل شد و هیچ کس از آن خبر ندارد.

همفسر خوب من، آیا می‌خواهی بدانای خدا، چقدر مولای تو را دوست دارد؟

خداوند خطاب به پیامبر خود کرد و فرمود: «سلام مرا به علی برسان».⁹³

و آخرین سخن خدا این بود: «ای ابا القاسم! خوش آمدی! خوشا به حال تو و پیروان تو!».⁹⁴

پایان سفر آسمانی

اکنون لحظه بازگشت است ! پیامبر باید هفتاد هزار حجاب را پشت سر بگذارد تا دوباره به جبرئیل برسد. اما پیامبر از هر حجاب که می‌گذرد صدایی را می‌شنود: «ای محمد ! علی را دوست داشته باش».

همسفر خوب من، اکنون دیگر می‌دانی که چرا پیامبر ما، این قدر به حضرت علی(ع) عشق و علاقه می‌ورزید، زیرا در شب معراج، خداوند هفتاد هزار بار به او توصیه کرده است که محبت علی(ع) به دل داشته باش.⁹⁵ عزیزم، می‌دانم که اشک شوق در چشمت حلقه زده است، همانطور که وقتی من این سطرها را برایت می‌نوشتم اشکم جاری شد. وقتی که انسان این مطالب را می‌خواند تازه می‌فهمد که عشق چه مولای عزیزی را به دل دارد !

جبرئیل در انتظار پیامبر است.

و پیامبر از آخرین حجاب هم بیرون می‌آید.

جبرئیل خطاب می‌کند: «دوست من، خوش آمدی! بگو بدانم میان شما و خدا چه گذشت؟».

پس پیامبر مقداری از آنچه گذشته بود را برای جبرئیل می‌گوید.

جبرئیل از آخرین سخن خدا سؤال می‌کند. و پیامبر فرمود که آخرین سخن خدا این بود: «ای ابا القاسم، خوش آمدی، خوشا به حال تو و پیروان تو».

و جبرئیل عرضه داشت: «خدا تو را «ابا القاسم» خطاب کرد چرا که تو روز قیامت، رحمت را بین بندگان تقسیم می‌کنی».

آری ! قاسم یعنی تقسیم کننده !

ابا القاسم، کسی است که روز قیامت،
مهربانی خدا را میان بندگان تقسیم می‌کند
!

و جبرئیل افزود: «گوارایت باد ای دوست
من! به خدا قسم آنچه خدا به شما عنایت
کرد به هیچ کسی قبل از تو نداده است».⁹⁶
و اکنون جبرئیل و پیامبر با هم به سوی
«سدره منتهی» می‌روند.

آنجا چه خبر است؟
فرشتگان ایستاده‌اند و همه به پیامبر
تبریک می‌گویند.

تبریک به پیامبر به خاطر اینکه جانشین
او معین شده است و خداوند او و علی(ع)
را مورد کرامت خود قرار داده است.⁹⁷
و پیامبر آسمان‌ها را یکی بعد از دیگری
پشت سر می‌گذارد و به سوی زمین می‌آید.

به هر آسمانی که می‌رسد اهل آن آسمان
می‌گویند: «وقتی به زمین بازگشتی، سلام ما
را به علی و شیعیان او برسان».⁹⁸

و تو که این کتاب را تا به اینجا
خواندی، بدان این کتاب، وسیله‌ای شد تا
آن سلام اهل آسمان‌ها، امروز به تو برسد،
چرا که در این کتاب، سخنان رسول خدا را
شنیدی و خواندی.

پیامبر دیگر به نزدیکی‌های شهر مکه
رسیده است.

دیگر چیزی تا اذان صبح نمانده است.
پیامبر می‌خواهد از جبرئیل، خداحافظی
کند.

آیا پیامبر از جبرئیل تشکر می‌کند؟
پیامبر به او می‌فرماید: «آیا کاری
داری که من آن را انجام دهم».

خوب دقت کن، جبرئیل در این سفر دور و
دراز، همراه پیامبر بوده است و اکنون
می‌خواهد مزد خود را از پیامبر بگیرد.

به نظر شما او چه مزدی از پیامبر
می‌گیرد؟

جبرئیل می‌گوید: «حاجت من این است که سلام مرا به خدیجه برسانی».⁹⁹ عجب، سلام به حضرت خدیجه (س) این قدر ارزش دارد!

خوب من، یادت باشد وقتی که به مکه سفر کردی به قبرستان «ابو طالب» برو و به خدیجه کبری (س) سلام بنما (چرا که قبر آن بانوی بزرگ اسلام آنجاست). جبرئیل به آسمان بر می‌گردد.

و چون پیامبر با حضرت علی (ع) روبرو می‌شود به او می‌فرماید: «علی جان، آیا تو را بشارت بدهم؟ حضرت موسی و عیسی و همه انبیاء الهی، در مورد تو سخن می‌گفتند و توصیه تو را به من می‌کردند».

و اینجاست که حضرت علی (ع) اشک شوق می‌ریزد و چنین می‌گوید: «حمد خدائی را که مرا فراموش نکرد».

نگاه به دست پیامبر کن!

دو «صحیفه» می‌بینی!

آری، دو لیست که پیامبر از آسمان آورده است.

اینها سوغاتی شب معراج است که خدا به پیامبر داده است.

بر روی یکی از آنها نام اهل بهشت نوشته شده است و بر روی دیگری نام اهل جهنم.¹⁰⁰

پیامبر آنها را به حضرت علی (ع) می‌دهد...

آری، به راستی که حضرت علی (ع) **قسیم النار و الجنة**، تقسیم کننده بهشت و جهنم می‌باشد.

اکنون، حکایت معراج پیامبر را به پایان می‌بریم.

بار خدایا! از این که محبت حضرت علی (ع) را در قلب ما قرار دادی از تو ممنونیم.

از این که چون فضائل آن حضرت را
می‌شنویم، غرق شادی می‌شویم، تو را سپاس
می‌گوییم.
خودت در شب معراج به پیامبرت فرمودی
که دوستان علی(ع) را دوست داری!
تو خود شاهی که ما محبت به مولایمان
را با هیچ چیز عوض نمی‌کنیم.
تو به ما سرمایه‌ای ارزانی داشته‌ای که
ارزش آن را از تمام دنیا بیشتر می‌دانیم.
کاری کن که لحظه مرگ، چشم ما به جمال
آن مولای مهربان روشن شود و آن وقت است
که مرگ برایمان از عسل شیرین‌تر است!
«پایان»

1. الاختصاص، الشيخ المفيد، (413 ق)، تحقيق: على أكبر الغفاري، الطبعة الثانية، 1414 ق، دار المفيد للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان.
2. الأذكار النووية، يحيى بن شرف النووي، (676 ق)، طبعة محققة (1414 ق)، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
3. الأمالي، الشيخ الصدوق 381، الطبعة الأولى، 1417 ق، مؤسسة البعثة، قم.
4. الأمالي، الشيخ الطوسي، (460 ق)، الطبعة الأولى، (1414 ق)، دار الثقافة للطباعة والنشر والتوزيع، قم.
5. بحار الأنوار العلامة المجلسي، (1111 ق)، الطبعة الأولى، 1403 ق، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
6. بشارة المصطفى صلى الله عليه وآله وسلم، محمد بن علي الطبري، (525 ق)، تحقيق: جواد القيومي، الطبعة الأولى، 1420 ق، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجامعة المدرسين قم.
7. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار، (290 ق)، الطبعة الأولى، 1404، منشورات الأعلمي، طهران.
8. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار، (290 ق)، تصحيح ميرزا حسن كوچه باغي، 1404، منشورات الأعلمي، طهران.
9. تاريخ الإسلام، الذهبي، (748 ق)، تحقيق عمر عبد السلام تدميري، الطبعة الأولى، دار الكتاب العربي، بيروت.
10. تاريخ بغداد، الخطيب البغدادي، (463 ق)، تحقيق مصطفى عبد القادر عطاء، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت.
11. تاريخ مدينة دمشق، ابن عساكر، (571 ق)، تحقيق: علي شيري، 1415، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
12. تحفة الأحوذى، المباركفوري (1282 ق)، الطبعة الأولى، 1410 ق، دار الكتب العلمية، بيروت، لبنان.
13. التفسير الأصفي، الفيض الكاشاني، (1091 ق)، الطبعة الأولى، مركز الأبحاث والدراسات الإسلامية.
14. تفسير ابن أبي حاتم، ابن أبي حاتم الرازي، (327 ق)، تحقيق أسعد محمد الطيّب، المكتبة العصرية.

15. تفسير ابن كثير، ابن كثير، (774 ق)، تحقيق: يوسف عبد الرحمن المرعشلي، دار المعرفة للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان.
16. تفسير البغوي، البغوي، (510 ق)، تحقيق خالد عبد الرحمن العك، دار المعرفة.
17. تفسير الثعلبي، الثعلبي، (427 ق)، تحقيق أبي محمد بن عاشور، الطبعة الأولى، 1422 ق، دار إحياء التراث العربي، بيروت.
18. تفسير السمرقندي، أبو الليث السمرقندي، (383 ق)، تحقيق محمود مطرجي، دار الفكر.
19. التفسير الصافي، الفيض الكاشاني، (1091 ق)، الطبعة الثانية، 1416 ق، مؤسسة الهادي، قم.
20. تفسير العياشي، محمد بن مسعود العياشي، (320 ق)، تحقيق: الحاج السيد هاشم الرسولي المحلاتي، مكتبة العلمية الإسلامية، طهران.
21. تفسير العياشي، محمد بن مسعود العياشي، (320 ق)، تحقيق: الحاج السيد هاشم الرسولي المحلاتي، مكتبة العلمية الإسلامية، طهران.
22. تفسير القرطبي، محمد بن أحمد القرطبي، (671 ق)، تصحيح أحمد عبد العليم البردونى، دار التراث العربي، بيروت.
23. تفسير القمى، على بن إبراهيم القمى، (329 ق)، تصحيح وتعليق: السيد طيب الموسوى الجزائري، الطبعة الثالثة، 1404 ق، منشورات مكتبة الهدى، قم.
24. تفسير مجمع البيان، الشيخ الطبرسي (548) الطبعة الأولى، 1415 ق، مؤسسة الأعلمي، بيروت، لبنان.
25. تفسير نور الثقلين، الشيخ الحويزى، (1112 ق)، تصحيح وتعليق: السيد هاشم الرسولى المحلاتي، الطبعة الرابعة، 1370 ش، مؤسسة إسماعيليان للطباعة والنشر والتوزيع، قم.
26. تهذيب الأحكام، الشيخ الطوسى، (460 ق)، تحقيق وتعليق: السيد حسن الموسوى، الطبعة الثالثة، 1364 ش، دار الكتب الإسلامية، طهران.
27. ثواب الأعمال، الشيخ الصدوق، (381 ق)، الطبعة الثانية، 1368 ش، منشورات الشريف الرضى، قم.
28. جامع أحاديث الشيعة، السيد البروجردى، (1383 ق)، المطبعة العلمية، قم.
29. جامع السعادات، محمد مهدي النراقي (1209) تحقيق السيد محمد كلانتر، دار النعمان للطباعة والنشر، النجف.

30. الجامع الصغير، جلال الدين السيوطي، (911 ق)، الطبعة الأولى، 1401 ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
31. الخرائج والجرائح، قطب الدين الراوندي، (573 ق)، بإشراف السيّد محمّد باقر الموحّد الأبطحي، الطبعة الأولى، 1409 ق، مؤسّسة الإمام المهدي، قم.
32. الخصال، الشيخ الصدوق، (381 ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، منشورات جماعة المدرّسين في الحوزة العلمية، قم.
33. الدرّ المنثور، جلال الدين السيوطي، (911 ق)، دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت.
34. الديباج على مسلم، جلال الدين السيوطي، (911 ق)، الطبعة الأولى، 1416، دار ابن عفّان للنشر والتوزيع، المملكة العربية السعودية.
35. ذخائر العقبي، أحمد بن عبد الله الطبري، (694 ق)، عن نسخة دار الكتب المصرية، انتشارات جهان، طهران.
36. روضة الواعظين، الفثال النيشابوري، (508 ق)، تحقيق: محمّد مهدي الخرسان، منشورات الشريف الرضي، قم.
37. سنن ابن ماجة، محمّد بن يزيد القزويني (273 ق) تحقيق محمّد فؤاد عبد الباقي، دار الفكر، بيروت.
38. سنن أبي داود، ابن الأشعث السجستاني، (275 ق)، تحقيق وتعليق: سعيد محمّد اللّخام، الطبعة الأولى، 1410 ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
39. سنن أبي يعلى، أبو يعلى الموصلي، (307 ق)، تحقيق حسين سليم أسد، دار المأمون.
40. سنن الترمذی، الترمذی، (279 ق)، تحقيق وتصحيح: عبد الرحمن محمّد عثمان، الطبعة الثانية، 1403 ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
41. سنن الدارمي، عبد الله الدارمي، (255 ق)، الطبعة الأولى، 1349، مطبعة الاعتدال، دمشق.
42. السنن الكبرى، البيهقي، (458 ق)، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
43. السنن الكبرى، البيهقي، (458 ق)، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
44. سنن النسائي، النسائي، (303 ق)، الطبعة الأولى، 1348 ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
45. شرح أصول الكافي، مولي محمّد صالح المازندراني، (1081 ق)، تصحيح: السيّد علي عاشور،

- الطبعة الأولى، 1421 ق، دار إحياء التراث للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت، لبنان.
46. شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد، (656 ق)، تحقيق: محمد أبو الفضل إبراهيم، مؤسسة مطبوعاتي إسماعيليان، قم بالأوفسيت عن طبعة دار إحياء الكتب العربية.
47. شواهد التنزيل، الحاكم الحسكاني، (القرن الخامس)، تحقيق الشيخ المحمودي، الطبعة الأولى، 1411، مؤسسة الطبع والنشر التابعة لوزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي.
48. صحيح ابن حبان، ابن حبان، (354 ق)، الطبعة الثانية، 1414 ق، مؤسسة الرسالة، بيروت.
49. صحيح البخاري، البخاري، (256 ق)، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع بالأوفست عن طبعة دار الطباعة العامرة بإستانبول.
50. صحيح مسلم، مسلم النيسابوري، (261 ق)، دار الفكر، بيروت، لبنان، طبعة مصححة ومقابلة على عدة مخطوطات ونسخ معتمدة.
51. صحيح مسلم، مسلم النيسابوري، (261 ق)، دار الفكر، بيروت، لبنان، طبعة مصححة ومقابلة على عدة مخطوطات ونسخ معتمدة.
52. صفات الشيعة، الشيخ الصدوق، (38 ق)، انتشارات عابدي، تهران.
53. الطبقات الكبرى، محمد بن سعد، (230 ق)، دار صادر، بيروت.
54. الطوائف في معرفة مذهب الطوائف، السيد ابن طاووس، (664 ق)، الطبعة الأولى، 1399، مطبعة الخيام، قم.
55. الغارات، إبراهيم بن محمد الثقفي، (283 ق)، تحقيق: سيد جلال الحسيني، مطبعة بهمن بالأوفسيت.
56. الغدير، الشيخ الأمين، (1392 ق)، الطبعة الرابعة، 1397 ق، دار الكتاب العربي، بيروت.
57. الغيبة، الشيخ الطوسي، (460)، الطبعة الأولى، 1411 ق، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم.
58. الغيبة، محمد بن إبراهيم النعماني، (380 ق)، تحقيق: فارس حسون كريم، الطبعة الأولى، 1422 ق، أنوار الهدى.
59. الفائق في غريب الحديث، جار الله الزمخشري، (538 ق)، الطبعة الأولى، 1417 ق، دار الكتب العلمية، بيروت.
60. فتح الباري، ابن حجر، (852 ق) الطبعة الثانية، دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت.

61. الفصول الغروية، الشيخ محمد حسين الحائري، (1250 ق)، دار إحياء العلوم الإسلامية، قم.
62. الفصول المهمة في أصول الأئمة، الحرّ العاملي، (1104 ق)، تحقيق محمد القائيني، الطبعة الأولى، 1418، مؤسسة إسلامي إمام رضا عليه السلام.
63. فضائل الأشهر الثلاثة، الشيخ الصدوق 381 تحقيق: غلامرضا عرفانيان، الطبعة الثانية.
64. فضل الكوفة ومساجدها، محمد بن جعفر المشهدي، (القرن السادس)، تحقيق محمد سعيد الطريحي، دار المرتضى، بيروت.
65. فيض القدير شرح الجامع الصغير، محمد عبد الرؤوف المناوي، تحقيق: أحمد عبد السلام، الطبعة الأولى، 1415 ق، دار الكتب العلمية، بيروت.
66. الكافي، الشيخ الكليني، (329 ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، الطبعة الخامسة، 1363 ش، دار الكتب الإسلامية، طهران.
67. الكامل، عبد الله بن عدي، (365 ق)، تحقيق: يحيى مختار غزاوي، الطبعة الثالثة، 1409 ق، دار الفكر للطباعة والنشر والتوزيع، بيروت.
68. الكامل في التاريخ، ابن الأثير، (630 ق)، الطبعة الأولى، 1386 ق، دار صادر، بيروت.
69. كشف الغمة، ابن أبي الفتح الأربلي، (693 ق)، الطبعة الثانية، 1405 ق، دار الأضواء، بيروت.
70. كمال الدين وتمام النعمة، الشيخ الصدوق، (381 ق)، تصحيح وتعليق: علي أكبر الغفاري، 1405 ق، مؤسسة النشر الإسلامي التابعة لجماعة المدرسين، قم.
71. كنز العمال، المثنقي الهندي، (975 ق)، ضبط وتفسير: الشيخ بكرى حيّاني، تصحيح وفهرسة: الشيخ صفوة السقا، 1409 ق، مؤسسة الرسالة، بيروت.
72. لسان الميزان، ابن حجر، (852 ق)، الطبعة الثانية، 1390 ق، مؤسسة الأعلمي، بيروت.
73. مجمع الزوائد، الهيثمي، (807 ق)، الطبعة الأولى، 1408 ق، دار الكتب العلمية، بيروت.
74. المحاسن، أحمد بن محمد بن خالد البرقي، 274، تحقيق: سيد جلال الحسيني، دار الكتب الإسلامية، طهران
75. المحتضر، حسن بن سليمان الحلّي، (القرن الثامن)، تحقيق: سيد علي أشرف الطبعة الأولى، 1424، انتشارات المكتبة الحيدرية.
76. مدينة المعاجز، السيد هاشم البحراني، (1107 ق)، تحقيق عزة الله المولائي الهمداني، الطبعة الأولى، 1413، مؤسسة المعارف الإسلامية، قم.

77. المزار، محمّد بن المشهدى، (610)، تحقيق: جواد القيومى، الطبعة الأولى، 1419 ق، نشر القيوم، قم.
78. المستدرک، الحاکم النيسابورى، (405 ق)، إشراف: يوسف عبد الرحمن المرعشلى، طبعة مزيدة بفهرس الأحاديث الشريفة.
79. مستدرک الوسائل، الميرزا النورى، (1320 ق)، الطبعة الأولى، 1408 ق، مؤسّسة آل البيت، قم.
80. مسند ابن المبارك، عبد الله بن المبارك، (181 ق)، تحقيق: مصطفى عثمان محمّد، الطبعة الأولى، دار الكتب العلمية، بيروت.
81. مسند أبى يعلى، أبو يعلى الموصلى، (307 ق)، تحقيق حسين سليم أسد، دارالمأمون للتراث.
82. مسند أحمد، أحمد بن حنبل، (241 ق)، دار صادر، بيروت، لبنان.
83. مسند الشاميين، سليمان بن أحمد الطبرانى، (360 ق)، تحقيق حمدي عبد الحميد السلفى، الطبعة الثانية، 1417 ق، مؤسّسة الرسالة بيروت.
84. مسند زيد بن على، زيد بن على بن الحسين عليهما السلام، (122 ق)، دار مكتبة الحياة، بيروت.
85. المصنّف، عبد الرزّاق الصنعانى، (211 ق)، بتحقيق نصوصه وتخريج أحاديثه والتعليق عليه الشيخ حبيب الرحمن الأعظمى.
86. معانى الأخبار، الشيخ الصدوق، (381 ق)، تصحيح وتعليق: على أكبر الغفارى، مؤسّسة النشر الإسلامى التابعة لجماعة المدرّسين، قم.
87. المعجم الأوسط، سليمان بن أحمد الطبرانى، (360 ق)، الطبعة الأولى، 1415 ق، دار الحرمین للطباعة والنشر والتوزيع.
88. مقتضب الأثر، أحمد بن عيّاş الجوهري، (401 ق)، مكتبة الطباطبائى، قم.
89. مناقب آل أبى طالب، ابن شهر آشوب، (588 ق)، الطبعة الأولى، 1376، المكتبة الحيدرية، النجف.
90. ميزان الاعتدال، الذهبى (748 ق)، تحقيق: على محمّد البجاوى، الطبعة الأولى، دار المعرفة للطباعة والنشر، بيروت.
91. نوادر المعجزات، محمّد بن جرير الطبرى، (القرن الرابع)، الطبعة الأولى، 1410، مؤسّسة الإمام المهدي.
92. نور البراهين، السيّد نعمة الله الجزائرى، (1112 ق)، الطبعة الأولى، 1417، مؤسّسة النشر الإسلامى التابعة لجامعة المدرّسين، قم.

93. نیل الأوطار، الشوكاني، (1255 ق)، الطبعة الأولى، 1973 م، دار الجيل، بيروت.
94. وسائل الشيعة، الشيخ الحرّ العاملي، (1104 ق)، الطبعة الثانية، 1414 ق، مؤسّسة آل البيت لإحياء التراث، قم.
95. اليقين، السيّد ابن طاووس، (664 ق)، الطبعة الأولى، 1412، مؤسّسة دار الكتاب. نويسنده، كتب، ناشر

ارتباط با نويسنده

اشاره

دوستان خوبم! دوست دارم نظر شما را درباره این کتاب بدانم، نظر شما، سرمایه من است.
پیامک خود را به سامانه پیام‌کوتاه من به شماره 30004569 بفرستید.
شما را دوست دارم و فقط به عشق شما می‌نویسم.
سامانه پیام‌کوتاه 30004569

سایت www.hasbi.ir

ایمیل khodamian@yahoo.com

درباره نویسنده

دکتر مهدی خدّامیان آرانی به سال 1353 در شهرستان آران و بیدگل اصفهان دیده به جهان گشود. وی در سال 1368 وارد حوزه علمیّه کاشان شد و در سال 1372 در دانشگاه علامه طباطبائی تهران در رشته ادبیات عرب مشغول به تحصیل گردید.
ایشان در سال 1376 به شهر قم هجرت نمود و دروس حوزه را تا مقطع خارج فقه و اصول

ادامه داد و مدرک سطح چهار حوزه علمیّه قم (دکترای فقه و اصول) را أخذ نمود. موفقیت وی در کسب مقام اوّل مسابقه جهانی کتاب رضوی بیروت در تاریخ 8/8/88 مایه خوشحالی هموطنانش گردید و اوّلین بار بود که یک ایرانی توانست در این مسابقات، مقام اوّل را کسب نماید.

بازسازی مجموعه هشت کتاب از کتب رجالیّ شیعیه از دیگر فعالیتّهای پژوهشی این استاد است که فهارس الشیعیه نام دارد، این کتاب ارزشمند در اوّلین دوره جایزه شهاب، چهاردهمین دوره کتاب فصل و یازدهمین همایش حامیان نسخ خطّی به رتبه برتر دست یافته است و در سال 1390 به عنوان اثر برگزیده سیزدهمین همایش کتاب سال حوزه انتخاب شد.

دکتر خدّامیان هرگز جوانان این مرز و بوم را فراموش نکرد و در کنار فعالیتّهای علمی، برای آنها نیز قلم زد. او تاکنون بیش از 50 کتاب فارسی نوشته است که بیشتر آنها جوایز مهمّی در جشنواره‌های مختلف کسب نموده است. قلم روان، بیان جذاب و همراه بودن با مستندات تاریخی - حدیثی از مهمترین ویژگی این آثار می‌باشد.

آثار فارسی ایشان با عنوان «مجموعه اندیشه سبز» به بیان زیبایی‌های مکتب شیعیه می‌پردازد و تلاش می‌کند تا جوانان را با آموزه‌های دینی بیشتر آشنا نماید. این مجموعه با همّت انشارات وثوق به زیور طبع آراسته شده است.

کتاب نویسنده

کتاب فارسی

اشاره

ناشر همه کتاب‌های فارسی، نشر وثوق می‌باشد.

این فهرست کتاب‌های چاپ شده تا سال 1392 می‌باشد.

رمان مذهبی

1 - مهاجر بهشت: حوادث روزهای پایانی زندگی پیامبر

2 - قصه معراج: حوادث و شگفتی‌های معراج پیامبر

3 - بانوی چشمه: زندگی حضرت خدیجه (س)

4 - فریاد مهتاب: زندگی حضرت زهرا (س)

5 - روشنی مهتاب: پاسخ به شبهات وهابیت - دفاع از حقیقت و ولایت

6 - سرزمین یاس: ماجرای بخشش فدک به فاطمه (س)

7 - روی دست آسمان: عید غدیر

8 - سکوت آفتاب: شهادت حضرت امیر المؤمنین

9 - آرزوی سوم: ماجرای جنگ خندق

10 - فانوس اول: ماجرای شهادت مالک بن نویره

11 - الماس هستی: دهه امامت، غدیر خم.

12 - در قصر تنهایی: ماجرای صلح امام حسن (ع)

13-19: هفت شهر عشق: نگاهی نو به حماسه عاشورا (این کتاب در چاپ اول در هفت

- کتاب چاپ شد، در چاپ دوم به بعد در یک جلد چاپ شد).
- 20 - در اوج غربت: ماجرای شهادت مسلم بن عقیل
- کتاب «سلام بر خورشید» در موضوع امام حسین(ع) می‌باشد (شرح زیارت عاشورا).
- 21 - صبح ساحل: حوادث زندگی امام صادق(ع)
- 22 - لذت دیدار ماه: ثواب زیارت امام رضا(ع)
- 23 - داستان ظهور: زیبایی‌های ظهور امام زمان(ع)
- 24 - حقیقت دوازدهم: اثبات ولادت امام زمان(ع)
- 25 - آخرین عروس: داستان میلاد امام زمان(ع)
- کتاب «راهی به دریا» شرح زیارت آلیاسین می‌باشد و کتاب «گمگشته دل» در فضیلت انتظار ظهور نوشته شده است. این دو کتاب نیز در موضوع امام زمان(ع) می‌باشد.
- آموزه‌های دینی
- 26 - خدای خوبی‌ها: خداشناسی، توحید ناب
- 27 - با من تماس بگیرید: راه و روش دعا کردن
- 28 - با من مهربان باش: مناجات با خدا
- 29 - خدای قلب من: مناجات با خدا
- 30 - تا خدا راهی نیست: سخنان خدا با پیامبران
- 31 - در آغوش خدا: زیبایی‌های مرگ مومن
- 32 - یک سبد آسمان: نگاهی به چهل آیه قرآن
- 33 - راهی به دریا: شرح زیارت آل یاسین معرفت امام زمان(ع)
- 34 - سلام بر خورشید: شرح زیارت عاشورا

- 35 - نردبان آبی: شرح زیارت جامعه،
امام‌شناسی
- 36 - گمگشته دل: فضیلت انتظار ظهور
- 37 - آسمانی‌ترین عشق: فضیلت محبت به
اهل بیت (ع)
- 38 - همسر دوست داشتنی: زندگی زناشویی
بهتر
- 39 - بهشت فراموش شده: احترام به پدر و
مادر
- 40 - سمت سپیده: ارزش علم دانش
- 41 - چرا باید فکر کنیم: ارزش فکر و
اندیشه
- 42 - لطفا لبخند بزنید: ارزش لبخند و
شادمانی
- 43 - راز خشنودی خدا: آثار کمک کردن به
مردم
- 44 - به باغ خدا برویم: فضیلت حضور در
مسجد
- 45 - راز شکرگزاری: شکر نعمت‌های خدا
- 46 - فقط به خاطر تو: آثار اخلاص در عمل
- 47 - معجزه دست دادن: آثار دست دادن،
ارتباط اجتماعی

کتاب عربی

- 49 - تحقیق « فهرست سعد » .
- 50 - تحقیق « فهرست الحمیری » .
- 51 - تحقیق « فهرست حمید » .
- 52 - تحقیق « فهرست ابن بطّة » .
- 53 - تحقیق « فهرست ابن الولید » .
- 54 - تحقیق « فهرست ابن قولویه » .
- 55 - تحقیق « فهرست الصدوق » .
- 56 - تحقیق « فهرست ابن عبدون » .
- 57 - تحقیق « آداب أمير المؤمنين » .
- 58 - الصحيح فی فضل الزيارة الرضویة .

- 59 - الصحيح في البكاء الحسيني .
 60 - الصحيح في فضل الزيارة الحسينية .
 61 - الصحيح في كشف بيت فاطمه (س).
 62 - صرخة النور.
 63 - إلى الرفيق الأعلى.
 نشر وثوق

(ناشر همه کتابهای فارسی، نشر وثوق می‌باشد).

انتشارات وثوق از سال 1376 فعالیت خود را درحوزه نشر کتاب آغاز کرد و امروز بسیار خرسند است که قدمی هر چند کوچک در جهت ترویج تعالیم اسلام و پاسخ گویی به نیازهای فکری و فرهنگی نسل جوان کشور عزیزمان ایران برداشته و این توفیق الهی قرین راهش بوده که محققان و اندیشوران علم و ادب را همچنان از این دریای معرفت و بصیرت جرعه نوش کند.

چاپ و نشر بیش از 350 عنوان اثر در موضوعات مذهبی، اخلاقی، اجتماعی، فلسفه و کلام به صورت عمومی و تخصصی حاصل کوشش های این انتشارات است.

از جمله کارهای بسیار مهم و ارزشمند انتشارات وثوق قرارداد مجموعه کتابهایی تحت عنوان اندیشه سبز می باشد که این قرارداد از ابتدای سال 1386 شروع شده است و تاکنون توانستم 48 عنوان کتاب تحت عنوان اندیشه سبز روانه بازار نمایم.

از ویژگی های مهم این مجموعه می توان به سادگی و روانی مطالب مذهبی با رویکرد داستان و رمان اشاره کرد که با توجه به مستند بودن مطالب و استفاده از منابع دست اول کتب شیعه و سنی با قلمی بسیار شیوا جوانان عزیز را جذب کرده و کلام ناب معصومین علیهم السلام را ترویج نمایم.
 خرید کتابهای فارسی نویسنده

تلفكس: 0253-77 35 700

همراه: 0912 252 58 39

خرید اینترنتی: سایت نشر وثوق:
www.Nashrvosogh.com

سامانه پیام کوتاه نشر وثوق
30004657735700

1 . الإمام الصادق عليه السلام: «ليس من شيعتنا من أنكر أربعة أشياء: المعراج، والمساءلة في القبر، وخلق الجنة والنار، والشفاعة»: صفات الشيعة ص 50، الفصول المهمة ج 1 ص 363، بحار الأنوار ج 8 ص 197، ج 18 ص 312. 2 . الإمام الصادق عليه السلام: «إن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم صلى العشاء الآخرة، وصلى الفجر في الليلة التي أسرى به بمكة»: تفسير العياشي ج 2 ص 279، تفسير نور الثقلين ج 3 ص 133، بحار الأنوار ج 18 ص 385. 3 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «كنت قائماً نائماً في الحجر إذ أتاني جبرئيل فحركني تحريكاً لطيفاً، ثم قال لي: عفا الله عنك يا محمد، قم واركب...»: اليقين للسيد ابن طاووس ص 288، بحار الأنوار ج 18 ص 391. 4 . الإمام الصادق عليه السلام: «جاء جبرئيل وميكائيل وإسرافيل بالبراق إلى رسول الله...»: تفسير القمي ص 3، التفسير الأصفى ج 1 ص 670، التفسير الصافي ج 3 ص 67، تفسير نور الثقلين ج 3 ص 100، بحار الأنوار ج 18 ص 319. 5 . قلت للإمام الكاظم: لأني علّة عرج الله بنبيّه إلى السماء ومنها إلى سدرة المنتهى، ومنها إلى حجب

النور وخاطبه وناجاه هناك ، وَاللَّهِ لَا يُوصَفُ
بِمَكَانٍ؟ فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «إِنَّ اللَّهَ لَا يُوصَفُ
بِمَكَانٍ ، وَلَا يَجْرَى عَلَيْهِ زَمَانٌ ، وَلَكِنَّهُ عَزَّ
وَجَلَّ أَرَادَ أَنْ يَشْرَفَ بِهِ مَلَائِكَتَهُ وَسُكَّانَ
سَمَاوَاتِهِ ، وَيَكْرَمَهُمْ بِمَشَاهِدَتِهِ ، وَيُرِيَهُ مِنْ
عَجَائِبِ عَظَمَتِهِ مَا يَخْبِرُ بِهِ بَعْدَ هَبْوَتِهِ ،
وَلَيْسَ ذَلِكَ عَلَى مَا يَقُولُهُ الْمُشَبِّهُونَ ، سَبْحَانَ
اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يَصِفُونَ»: التوحيد للصدوق ص
175، علل الشرائع ج 1 ص 132، بحار الأنوار
ج 3 ص 315، ج 18 ص 348، تفسير نور
الثقلين ج 3 ص 99، نور البراهين ج 1 ص
43. 6 . قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:
«فقد سخر لي البراق وهو خير من الدنيا
بحذافيرها...»: الاحتجاج ص 57، بحار
الأنوار ج 9 ص 291، ج 16 ص 329، ج 18 ص
316. 7 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «إِنَّ اللَّهَ
سَخَّرَ لِي الْبَرَّاقَ وَهِيَ دَابَّةٌ مِنْ دَوَابِّ الْجَنَّةِ
لَيْسَتْ بِالطَّوِيلِ وَلَا بِالْقَصِيرِ ، فَلَوْ أَنَّ اللَّهَ أَذِنَ
لَهَا لَجَالَتِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ فِي جَرِيَةٍ
وَاحِدَةٍ...»: مسند زيد بن علي عليه السلام ص
497، عيون أخبار الرضا عليه السلام ج 1 ص
35، بحار الأنوار ج 18 ص 316، التفسير
الأصفي ج 1 ص 670، التفسير الصافي ج 3 ص
167، تفسير نور الثقلين ج 3 ص 100.
وقال ابن دريد: «إِنَّ اشْتِقَاقَ الْبَرَّاقِ مِنْ
الْبَرَقِ لِسُرْعَتِهِ...»: عمدة القاري ج 15 ص
126، الديباج على مسلم ج 1 ص 194، شرح
أصول الكافي ج 12 ص 524. 8 . رسول الله: «...
لَهَا شِعَاعٌ مِثْلُ شِعَاعِ الشَّمْسِ»: الخصال ص
203، روضة الواعظين ص 108، بحار الأنوار ج
18 ص 316، تاريخ بغداد ج 11 ص 114، تاريخ
مدينة دمشق ج 42 ص 326، فضائل أمير
المؤمنين عليه السلام لابن عقدة ص 16.
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «مَكْلَانٌ
بِالدَّرِّ وَالْجَوْهَرِ وَالْيَاقُوتِ...»: الاحتجاج ج

1 ص 57، بحار الأنوار ج 9 ص 291. 9 . الإمام الصادق عليه السلام: «قال لها جبرئيل: فما ركبك نبىّ قبله...»: تفسير القمى ص 3، بحار الأنوار ج 18 ص 319، التفسير الصافى ج 3 ص 167، تفسير نور الثقلين ج 3 ص 103. 10 . إنّ البراق لم يكن يسكن لركوب رسول الله إلا بعد شرطه أن يكون مركوبه يوم القيامة: الخرائج والجرائج ص 84، بحار الأنوار ج 18 ص 379. 11 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «استقبلتنى امرأة كاشفة عن ذراعيها عليها من كلّ زينة الدنيا فقالت: يا محمد ، انظرنى حتى أكلمك...»: تفسير القمى ج 2 ص 3، التفسير الصافى ج 3 ص 167، تفسير نور الثقلين ج 3 ص 103، بحار الأنوار ج 18 ص 319. 12 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... ولو كلمتها لاختارت أمتك الدنيا على الآخرة»: تفسير القمى ج 2 ص 3، تفسير نور الثقلين ج 3 ص 103، بحار الأنوار ج 18 ص 319. 13 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «هذه صخرة قذفتها عن شفير جهنم منذ سبعين عاماً ، فهذا حين استقرت»: التفسير الصافى ج 3 ص 167، تفسير نور الثقلين ج 3 ص 103، بحار الأنوار ج 18 ص 319. 14 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... فقال: انزل فصلّ، فنزلت وصلّيت ، فقال لى: تدرى أين صلّيت، فقلت: لا، فقال: صلّيت بطيبة وإليها مهاجرك...» تفسير نور الثقلين ج 3 ص 103، بحار الأنوار ج 18 ص 319. 15 . الإمام الصادق عليه السلام: «... أتدرى أين أنت يا رسول الله؟ الساعة أنت مقابل مسجد كوفان...»: المحاسن ج 1 ص 56، الكافى ج 3 ص 491، تهذيب الأحكام ج 3 ص 250، ج 6 ص 32، وسائل الشيعة ج 5 ص 252، مستدرک الوسائل ج 3 ص 406، المزار للمفيد ص 8، المزار

لابن المشهدى ص 123. 16 . الإمام الصادق عليه السلام: «يا محمد ، هذا مسجد أبيك آدم ومصلى الأنبياء ، فانزل فصل فيه ، فنزل فصلى فيه»: الكافي ج 8 ص 281، بحار الأنوار ج 11 ص 333، جامع أحاديث الشيعة ج 4 ص 532، تفسير العياشى ج 2 ص 146، تفسير مجمع البيان ج 5 ص 278. 17 . الإمام الصادق عليه السلام: «فاستأذن الله عز وجل فأذن له...»: تهذيب الأحكام ج 3 ص 250، ج 6 ص 32، وسائل الشيعة ج 5 ص 252، بحار الأنوار ج 80 ص 372، ج 97 ص 398. 18 . الإمام الصادق عليه السلام: «فإن الصلاة المكتوبة فيه حجة مبرورة ، والنافلة عمرة مبرورة»: الكافي ج 3 ص 491، وسائل الشيعة ج 5 ص 261، الغارات ج 2 ص 802، فضل الكوفة ومساجدها ص 29. 19 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... فوافي أربعة آلاف وأربعمئة نبى وأربعة عشر نبياً...»: بحار الأنوار ج 18 ص 317، الإمام الباقر عليه السلام: «... فجمع ما شاء الله من أنبيائه ببيت المقدس»: الخرائج والجرائج ج 1 ص 84؛ الإمام الباقر عليه السلام: «حشر الله الأولين والآخرين من النبيين والمرسلين...»: الكافي ج 8 ص 121، الاحتجاج ج 2 ص 6، تفسير القمى ج 1 ص 233. 20 . رسول الله عليه السلام: «فأدخلنى المسجد فخرق بى الصفوف والمسجد غاص بأهله...»: اليقين للسيد ابن طاووس ص 288، بحار الأنوار ج 18 ص 391. 21 . الإمام الباقر عليه السلام: «فاستقبل شيخاً فقال: هذا أبوك إبراهيم...»: الخرائج والجرائج ج 1 ص 84، بحار الأنوار ج 18 ص 378. 22 . رسول الله عليه السلام: «... فإذا بنداء من فوقى: تقدم يا محمد...»: اليقين للسيد ابن

طاووس ص 288، بحار الأنوار ج 18 ص 391. 23 . رسول الله عليه السلام: «فقدمني جبرئيل فصليت بهم...»: اليقين للسيد ابن طاووس ص 288، بحار الأنوار ج 18 ص 391. 24 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «لما أسرى بي في ليلة المعراج... فأوحى الله تعالى إلي: سلهم يا محمد ماذا بُعثتم، فقالوا: بُعثنا على شهادة أن لا إله إلا الله، وعلى الإقرار بنبوته، والولاية لعلي بن أبي طالب»: ينابيع المودة ج 2 ص 246، شواهد التنزيل ج 2 ص، غاية المرام ج 3 ص 55، بحار الأنوار ج 36 ص 155. 25 . الإمام الصادق عليه السلام: «... فأخذت اللبن وشربت منه، فقال لي جبرئيل: هديت وهديت أمّتك»: بحار الأنوار ج 18 ص 320، التفسير الصافي ج 3 ص 168، تفسير نور الثقلين ج 3 ص 104. رسول الله: «فأخذت اللبن، فقال جبرئيل الحمد لله الذي هداك للفطرة»: مسند أحمد ج 2 ص 512، سنن الدارمي ج 2 ص 110، صحيح البخاري ج 5 ص 224، صحيح مسلم ج 6 ص 104، سنن النسائي ج 8 ص 312، السنن الكبرى ج 8 ص 286، الكامل لابن الأثير ج 2 ص 52، فتح الباري لابن حجر ج 7 ص 168، عمدة القاري ج 18 ص 29، المعجم الأوسط ج 8 ص 328، مسند الشاميين ج 4 ص 129، الأذكار النووية ص 113، تاريخ الإسلام للذهبي ج 1 ص 244. 26 . «هبط مع جبرئيل ملك لم يطأ الأرض قط، معه مفاتيح خزائن الأرض، فقال: يا محمد إن ربك يقرئك السلام ويقول: هذه مفاتيح خزائن الأرض، فإن شئت فكن نبياً عبداً، وإن شئت نبياً ملكاً، فأشار إليه جبرئيل أن تواضع يا محمد، فقال: بل أكون نبياً عبداً»: الأمالي للصدوق ص 535، روضة الواعظين ص 57، مناقب ابن شهر آشوب ج 1 ص 154، تفسير نورالثقلين ج 4 ص 458.

«عرض على مفاتيح خزائن الأرض ، فاستفتيت أخى جبرئيل بذلك فأشار إليّ بالتواضع»: المبسوط للسرخسي. 27 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : «لَمَّا بَلَغْتَ بَيْتَ الْمَقْدَسِ فِي مَعَارِجِي إِلَى السَّمَاءِ ، وَجَدْتُ عَلَى صَخْرَتِهَا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ ، أَيْدِيَهُ بُوْزَيْرُهُ ، وَنَصْرَتُهُ بِهِ ، فَقُلْتُ: يَا جِبْرَائِيلُ وَمَنْ وَزِيرِي؟ فَقَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى السَّدْرَةِ الْمُنْتَهَى وَجَدْتُ مَكْتُوباً: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، أَنَا وَحْدِي ، وَمُحَمَّدٌ صَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي ، أَيْدِيَهُ بُوْزَيْرُهُ وَنَصْرَتُهُ بِهِ ، فَقُلْتُ: يَا جِبْرَائِيلُ وَمَنْ وَزِيرِي؟ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَلَمَّا جَاوَزْتُ السَّدْرَةَ وَانْتَهَيْتُ إِلَى عَرْشِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، وَجَدْتُ مَكْتُوباً عَلَى قَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ: «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَنَا وَحْدِي ، مُحَمَّدٌ حَبِيبِي وَصَفْوَتِي مِنْ خَلْقِي ، أَيْدِيَهُ بُوْزَيْرُهُ وَأَخِيهِ وَنَصْرَتُهُ بِهِ»: الأمالي للطوسي ص 643 ، مدينة المعاجز ج 1 ص 88 ، بحار الأنوار ج 18 ص 389 . 28 . الإمام الصادق عليه السلام : «... أَنْزَلَ اللَّهُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ عَلَيْهِ مَحْمَلاً مِنْ نُورٍ فِيهِ أَرْبَعُونَ نَوْعاً مِنْ أَنْوَاعِ النُّورِ ، كَانَتْ مَحْدَقَةٌ حَوْلَ الْعَرْشِ - عَرْشِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى - تَغْشَى أَبْصَارَ النَّاطِرِينَ. أَمَّا وَاحِدٌ مِنْهَا فَأَصْفَرُ ، فَمَنْ أَجَلَ ذَلِكَ أَصْفَرَتِ الصَّفْرَةَ ، وَوَاحِدٌ مِنْهَا أَحْمَرُ ، فَمَنْ أَجَلَ ذَلِكَ أَحْمَرَتِ الْحَمْرَةَ ، وَوَاحِدٌ مِنْهَا أَبْيَضُ ، فَمَنْ أَجَلَ ذَلِكَ أَبْيَضَ الْبَيَاضُ ، وَالْبَاقِي عَلَى عَدَدِ سَائِرِ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنَ الْأَنْوَارِ وَالْأَلْوَانِ ، فِي ذَلِكَ الْمَحْمَلِ حَلِيقٌ وَسُلَاسِلٌ مِنْ فِضَّةٍ ، فَجَلَسَ فِيهِ ثُمَّ عَرَجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا...»: الكافي ج 3 ص 483 ، علل الشرائع ج 2 ص 312 ، غاية المرام ج 6 ص 326 . 29 . الإمام الصادق عليه السلام : «... وَتَلَقَّيْتَنِي الْمَلَائِكَةُ حَتَّى دَخَلْتَ السَّمَاءَ الدُّنْيَا ، فَمَا لَقِيْنِي مَلِكٌ إِلَّا ضَاحِكاً

مستبشراً...»: بحار الأنوار ج 18 ص 321،
التفسير الصافي ج 3 ص 169. 30 . الإمام
الصادق عليه السلام: «... فجلس فيه ثم عرج
به إلى السماء الدنيا، فنظرت الملائكة
إلى أطراف السماء ، ثم خرت سجداً ،
فقال: سبوح قدوس ربنا ورب الملائكة
والروح ، ما أشبه هذا النور بنور ربنا؟
! فقال جبرئيل: الله أكبر ، الله أكبر ، فسكتت
الملائكة وفتحت أبواب السماء ، واجتمعت
الملائكة ، ثم جاءت فسلمت على النبي
صلى الله عليه وآله وسلم أفواجاً ، ثم قالت: يا
محمد كيف أخوك؟ قال: بخير ، قالت: فإن
أدركته، فاقرأه من السلام ، فقال النبي
صلى الله عليه وآله وسلم: أتعرفونه؟ فقالوا:
كيف لم نعرفه وقد أخذ الله عز وجل ميثاقك
وميثاقه منّا؟ وإننا لنصلى عليك وعليه»:
الكافي ج 3 ص 483، علل الشرائع ج 2 ص
312، تفسير نور الثقلين ج 3 ص 115، بحار
الأنوار ج 18 354، ج 79 ص 237. 31 . الإمام
الباقر عليه السلام: «إن رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم حيث أسرى به، لم يمر
بخلق من خلق الله إلا رأى منه ما يحب من
البشر والطف والسرور به ، حتى مرّ بخلق
من خلق الله ، فلم يلتفت إليه ولم يقل له
شيئاً ، فوجده قاطباً عابساً ، فقال: يا
جبرئيل ما مررت بخلق من خلق الله إلا رأيت
البشر والطف والسرور منه ، إلا هذا ،
فمن هذا؟ قال: هذا مالك خازن النار،
وهكذا خلقه ربه ، قال: فإنّي أحبّ أن تطلب
إليه أن يريني النار . فقال له جبرئيل
عليه السلام: إنّ هذا محمد رسول الله وقد
سألني أن أطلب إليك أن تريه النار، قال:
فأخرج له عنقاً منها فرآها، فلما أبصرها
لم يكن ضاحكاً حتى قبضه الله عز وجل»:
الأمالي للصدوق 696، بحار الأنوار ج 8 ص
.284

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «...» فما لقيني ملك إلا ضاحكاً مستبشراً ، حتى لقيني ملك من الملائكة لم أر أعظم خلقاً منه ، كرية المنظر ، ظاهر الغضب ، فقال لي مثلما قالوا من الدعاء ، إلا أنه لم يضحك ، ولم أر فيه من الاستبشار ما رأيت ممن ضحك من الملائكة ، فقلت: من هذا يا جبرئيل؟ فإني قد فزعت منه، فقال: يجوز أن تفزع منه ، وكلنا نفزع منه ، إن هذا مالك خازن النار ، لم يضحك قط ، ولم يزل منذ ولّاه الله جهنم يزداد كل يوم غضباً وغيظاً على أعداء الله وأهل معصيته ، فينتقم الله به منهم ، ولو ضحك إلى أحد، كان قبلك أو كان ضاحكاً إلى أحد بعدك لضحك إليك ، ولكنه لا يضحك ، فسلمت عليه فردّ السلام عليّ ، وبشّرني بالجنة...»: تفسير القمّي ص 5، تفسير نور الثقلين ج 3 ص 104، بحار الأنوار ج 18 ص 321. 32 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «مررت ليلة أُسرى بي على قوم تُقرض شفاهم بمقاريض من نار، قلت: ما هؤلاء؟ قال: هؤلاء خطباء أمتك من أهل الدنيا ، كانوا يأمرون الناس بالبرّ وينسون أنفسهم...»: مسند أحمد ج 3 ص 180، مجمع الزوائد ج 7 ص 276، مسند ابن المبارك ص 22، مسند أبي يعلى ج 7 ص 69، تفسير السمرقندي ج 1 ص 76، تفسير ابن كثير ج 1 ص 89، الدر المنثور ج 1 ص 64، تفسير البغوي ج 1 ص 68. 33 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «مررت ليلة أُسرى بي فرأيت قوماً يخمشون وجوههم بأظافيرهم ، فسألت جبرئيل عنهم فقال: هم الذين يغتابون الناس...»: شرح نهج البلاغة ج 9 ص 60.

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «لما عرج بي ربّي مررت بقومٍ لهم أظفار من نحاس يخمشون وجوههم وصدورهم...»: مسند أحمد ج 3 ص

224، الجامع الصغير ج 2 ص 421، كنز العمال ج 3 ص 587، فيض القدير ج 3 ص 587، تفسير القرطبي ج 16 ص 336، جامع السعادات ج 2 ص 233. 34 . أمير المؤمنين عليه السلام: «دخلت أنا وفاطمة على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ، فوجدته يبكي بكاءً شديداً، فقلت: فداك أبي وأمي يا رسول الله ، ما الذي أبكاك؟ فقال: يا علي ، ليلة أُسرى بي إلى السماء رأيت نساءً من أمّتي في عذاب شديد، فأنكرت شأنهنّ ، فبكيت لِمَا رأيت من شدة عذابهنّ ، رأيت امرأةً معلقةً بشعرها يغلى دماغ رأسها ، ورأيت امرأةً معلقةً بلسانها والحميم يصبّ في حلقها، ورأيت امرأةً معلقةً بثدييها ، ورأيت امرأةً تأكل لحم جسدها ، والنار توقد من تحتها ، ورأيت امرأةً قد شدّ رجلاها إلى يديها وقد سلّط عليها الحيات والعقارب ، ورأيت امرأةً صماء عمياء خرساء في تابوت من نار ، يخرج دماغ رأسها من منخرها ، وبدنها متقطّع من الجذام والبرص ، ورأيت امرأةً معلقةً برجليها في تنّور من نار، ورأيت امرأةً تُقطّع لحم جسدها من مقدمها ومؤرّها بمقاريض من نار، ورأيت امرأةً تُحرق وجهها ويدها وهي تأكل أمعاءها، ورأيت امرأةً رأسها رأس خنزير ، وبدنها بدن الحمار ، وعليها ألف ألف لون من العذاب ، ورأيت امرأةً على صورة الكلب والنار تدخل في دبرها وتخرج من فيها والملائكة يضربون رأسها وبدنها بمقامع من نار.

فقال فاطمة: حبيبى وقرة عيني ، اخبرنى ما كان عملهنّ وسيرتهنّ حتى وضع الله عليهنّ هذا العذاب ؟ فقال: يا بنتى، أمّا المعلقة بشعرها فإنّها كانت لا تغطّي شعرها من الرجال ، وأمّا المعلقة بلسانها فإنّها كانت تؤى زوجها ، وأمّا المعلقة بثدييها

فإنها كانت تمتنع من فراش زوجها ، وأمّا المعلّقة برجليها فإنّها كانت تخرج من بيتها بغير إذن زوجها ، وأمّا التي كانت تأكل لحم جسدها فإنّها كانت تزيّن بدنها للناس ، وأمّا التي شدّ يداها إلى رجليها وسلّط عليها الحيات والعقارب فإنّها كانت قذرة الوضوء قذرة الثياب ، وكانت لا تغتسل من الجنابة والحيض ، ولا تتنظّف ، وكانت تستهين بالصلاة ، وأمّا العمياء الصمّاء الخرساء فإنّها كانت تلد من الزنا فتعلّقه في عنق زوجها ، وأمّا التي كان يُقرض لحمها بالمقاريض فإنّها كانت تعرض نفسها على الرجال ، وأمّا التي كان يُحرق وجهها وبدنها وهي تأكل أمعاءها فإنّها كانت قوادة ، وأمّا التي كان رأسها رأس خنزير وبدنها بدن الحمار فإنّها كانت نمّامة كذّابة ، وأمّا التي كانت على صورة الكلب والنار تدخل في دبرها وتخرج من فيها فإنّها كانت قينة نواحة حاسدة...»:

عيون أخبار الرضا عليه السلام ج 1 ص 14 ، وسائل الشيعة ج 20 ص 213 ، بحار الأنوار ج 8 ص 309 . 35 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : «لمّا أسرى بى إلى السماء... لقينى جبرئيل في محفل من الملائكة فقال: لو اجتمعت أمّتك على حبّ على ما خلق الله النار»: نوادر المعجزات ص 75 ، الأمالى للطوسى ص 642 ، بحار الأنوار ج 18 ص 388 . 36 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : «ثمّ مررت بملك من الملائكة جالس على مجلس ، وإذا جميع الدنيا بين ركبتيه ، وإذا بيده لوح من نور ، سطر مكتوب فيه كتاب ينظر فيه لا يلتفت يمينا ولا شمالاً مقبلاً عليه كهيئة الحزين ، فقلت: من هذا يا جبرئيل؟ فقال: هذا ملك الموت ، دائب فى قبض الأرواح ، فقلت: يا جبرئيل أدنى منه حتى أكلمه ، فأدنانى منه فسلمت عليه ، وقال له

جبرئيل: هذا محمد نبي الرحمة الذي أرسله الله إلى العباد ، فرحّب بي وحيّاني بالسلام وقال: أبشريا محمد ، فإنّي أرى الخير كلّه في أمّتك ، فقلت: الحمد لله المئنان ذي النعم على عباده ، ذلك من فضل ربّي ورحمته عليّ ، فقال جبرئيل: هو أشدّ الملائكة عملاً ، فقلت: أكل من مات أو هو ميّت فيما بعد هذا يقبض روحه؟ فقال: نعم ، قلت: وتراهم حيث كانوا وتشهدهم بنفسك؟ فقال: نعم ، فقال ملك الموت: ما الدنيا كلّها عندي فيما سخّرها الله لي ومكّنتني عليها إلا كالدرهم في كفّ الرجل يقلّبه كيف يشاء ، وما من دار إلا وأنا أتصفّحه كلّ يوم خمس مرّات ، وأقول إذا بكى أهل الميّت على ميّتهم: لا تبكوا عليه ، فإنّ لي فيكم عودة وعودة حتّى لا يبقى منكم أحد...»: تفسير القمّي ص 5، تفسير نور الثقلين ج 3 ص 104، بحار الأنوار ج 18 ص 322. 37 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «قال: مررنا بملائكة من ملائكة الله عزّ وجلّ خلقهم الله كيف شاء ، ووضع وجوههم كيف شاء ، ليس شيء من أطباق أجسادهم إلاّ وهو يسبّح الله ويحمده ، من كلّ ناحية بأصوات مختلفة ، أصواتهم مرتفعة بالتحميد والبكاء من خشية الله ، فسألته جبرئيل عنهم ، فقال: كما ترى خلّقوا ، إنّ الملك منهم إلى جنب صاحبه ما كلمه قطّ ، ولا رفعوا رؤسهم إلى ما فوقها ، ولا خفضوها إلى ما تحتها خوفاً من الله وخشوعاً ، فسلمت عليهم فردّوا عليّ إيماً برؤسهم لا ينظرون إلى من الخشوع ، فقال لهم جبرئيل: هذا محمد نبي الرحمة ، أرسله الله إلى العباد رسولاً ونبيّاً ، وهو خاتم النبوة وسيدهم ، أفلا تكلمونه؟ قال: فلمّا سمعوا ذلك من جبرئيل أقبلوا عليّ بالسلام ، وأكرموني وبشروني بالخير لي ولأمّتي»: تفسير القمّي ص 7، التفسير الصافي ج 3 ص

171، بحار الأنوار ج 18 ص 324. 38 . «ثمّ مضى فمزرّ على شيخ قاعد على كرسى إذا نظر عن يمينه ضحك وفرح ، وإذا نظر عن يساره حزن وبكى ، فقال: من هذا يا جبرئيل؟ قال: هذا أبوك آدم ، إذا رأى من يدخل الجنة من ذريته ضحك وفرح ، وإذا رأى من يدخل النار من ذريته حزن وبكى»: الأمالي للصدوق 536، روضة الواعظين ص 58، بحار الأنوار ج 18 ص 335. 39 . الإمام الصادق عليه السلام: «... ثمّ زاده أربعين نوعاً من أنواع النور لا يشبه شيء منه ذلك النور الأوّل ، وزاده فى محمله حلقاً وسلاسل ، ثمّ عرج به إلى السماء الثانية ، فلمّا قرب من باب السماء تنافرت الملائكة إلى أطراف السماء ، وخرّت سجداً وقالت: سبّوح قدّوس ربّ الملائكة والروح ، ما أشبه هذا النور بنور ربّنا؟ ! فقال جبرئيل: أشهد أن لا إله إلاّ الله ، فاجتمعت الملائكة ، وفتحت أبواب السماء ، وقالت: يا جبرئيل ، من هذا معك؟ فقال: هذا محمّد ، قالوا: وقد بُعث؟ قال: نعم ، قال رسول الله: فخرجوا إلى شبه المعانيق ، فسلموا على وقالوا: اقرأ أخاك السلام ، فقلت: هل تعرفونه؟ قالوا: نعم ، وكيف لا نعرفه وقد أخذ الله ميثاقك وميثاقه وميثاق شيعته إلى يوم القيامة علينا؟ وإنّا لنتصفّح وجوه شيعته فى كلّ يوم خمساً، يعنون فى وقت كلّ صلاة»: الكافى ج 3 ص 483، علل الشرائع ج 2 ص 312، حلية الأبرار ج 1 ص 422، منتقى الجمال ج 2 ص 347، غاية المرام ج 6 ص 326. 40 . الإمام الصادق عليه السلام: «... لأنّها بحذاء بيت المعمور ، وهو مربّع»: علل الشرائع ج 2 ص 398، كتاب من لا يحضره الفقيه ج 2 ص 191، بحار الأنوار ج 55 ص 5.

الإمام السجّاد عليه السلام: «... وجعل لهم البيت المعمور الذى فى السماء الرابعة»: علل الشرائع ج 2 ص 407. 41 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «لَمَّا طَفَّتْ بِالْبَيْتِ الْمَعْمُورِ...»: الأُمَالِي لِلطُّوسِي ص 643، بحار الأنوار ج 18 ص 389. 42 . الإمام الصادق عليه السلام: «ثُمَّ قَالَ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ: يَا مُحَمَّدُ ، مَدَّ يَدَكَ فَيَتَلَقَّاكَ مَا يَسِيلُ مِنْ سَاقِ عَرْشِي الْأَيْمَنِ ، فَنَزَلَ الْمَاءُ فَتَلَقَيْتَهُ بِالْيَمِينِ ، فَمَنْ أَجَلَ ذَلِكَ أَوَّلَ الْوَضُوءِ بِالْيَمَنِ ، ثُمَّ قَالَ: يَا مُحَمَّدُ ، خُذْ ذَلِكَ فَاغْسِلْ بِهِ وَجْهَكَ...»: بحار الأنوار ج 18 ص 357، ج 77 ص 288. 43 . الإمام الباقر عليه السلام: «لَمَّا أُسْرِيَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَبَلَغَ الْبَيْتَ الْمَعْمُورَ وَحَضَرَتِ الصَّلَاةُ ، فَأَذَّنَ جِبْرَائِيلُ وَأَقَامَ ، فَتَقَدَّمَ رَسُولُ اللَّهِ وَصَفَّ الْمَلَائِكَةَ...»: الكافي ج 3 ص 303، الاستبصار ج 1 ص 305، تهذيب الأحكام ج 2 ص 60، وسائل الشيعة ج 5 ص 368. 44 . «ثُمَّ رَأَيْتُ مَلَكًا جَالِسًا عَلَى سُرِيرٍ تَحْتَ يَدَيْهِ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلِكٍ ، تَحْتَ كُلِّ مَلِكٍ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلِكٍ ، فَوَقَعَ فِي نَفْسِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ هُوَ ، فَصَاحَ بِهِ جِبْرَائِيلُ فَقَالَ: قُمْ ، فَهُوَ قَائِمٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»: بحار الأنوار ج 18 ص 325، تفسير القمّي ج 2 ص 8 . 45 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «مَرَرْتُ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي إِلَى السَّمَاءِ ، وَإِذَا أَنَا بِمَلِكٍ جَالِسٍ عَلَى مَنبَرٍ مِنْ نُورٍ وَالْمَلَائِكَةُ تَحْدُقُ بِهِ ، فَقُلْتُ: يَا جِبْرَائِيلُ مِنْ هَذَا الْمَلِكِ؟ فَقَالَ: أَدْنُ مِنْهُ فَسَلِّمْ عَلَيْهِ ، فَدَنَوْتُ مِنْهُ وَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ، فَإِذَا أَنَا بِأَخِي وَابْنِ عَمِّي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، فَقُلْتُ: يَا جِبْرَائِيلُ! سَبَقَنِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِلَى السَّمَاءِ الرَّابِعَةِ؟ فَقَالَ: لَا يَا مُحَمَّدُ ، وَلَكِنَّ الْمَلَائِكَةَ شَكَتْ حُبَّهَا لِعَلِيِّ ، فَخَلَقَ اللَّهُ هَذَا الْمَلِكَ مِنْ نُورٍ وَعَلَى وَصُورَةٍ عَلَى

، فالملائكة تزوره فى كل ليلة جمعة سبعين مرة ، ويسبحون الله تعالى ويقدمونه ، ويهدون ثوابه لمحَبِّ على: كشف اليقين ص 233، كشف الغمّة ج 1 ص 137، الغدير ج 2 ص 320، بحار الأنوار ج 18 ص 386. 46 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «ورأيت فى السماء السابعة بحاراً من نور يتلألأ تألؤاً ، يخطف بالأبصار...»: تفسير القمى ج 2 ص 9، التفسير الصافى ج 3 ص 173، تفسير نور الثقلين ج 3 ص 109. 47 . أمير المؤمنين عليه السلام: «... تقدّم وصلّ وأجهر بصلاتك فإنّ خلفك صفوفاً من الملائكة لا يعلم عددهم إلاّ الله...»: اليقين للسيد ابن طاووس ص 405. 48 . رسول الله عليه السلام: «لأنّ الله تبارك وتعالى فضّل أنبيائه على ملائكته أجمعين ، وفضلك خاصّة»: علل الشرائع ج 1 ص 5، عيون أخبار الرضا عليه السلام ج 2 ص 238، المحتضر ص 239. 49 . «ثمّ تمّ الأذان ثمّ صلّى بهم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فى السماء السابعة وأمّهم رسول الله...»: تفسير العياشى ج 1 ص 159، بحار الأنوار ج 18 ص 403. 50 . الإمام الصادق عليه السلام: «ثمّ سعدنا إلى السماء السابعة ، فما مرتت بملك من الملائكة إلّا قالوا: يا محمّد احتجم ، وأمر أمّتك بالحجامة...» بحار الأنوار ج 18 ص 325، تفسير القمى ج 2 ص 9. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «ما مرتت ليلة أسرى بى بملاً إلّا قالوا: يا محمّد مرّ أمّتك بالحجامة»: سنن ابن ماجه ج 2 ص 1151، تحفة الأحوذى ج 6 ص 176، الطبقات الكبرى ج 1 ص 448، الكامل لابن عدى ج 3 ص 351، ميزان الاعتدال ج 3 ص 405، مجمع الزوائد ج 5 ص 91، سنن الترمذى ج 3 ص 264، المستدرک ج 4 ص 209، الدر المنثور ج 4 ص 155. 51 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:

«تقدّم بين يدي يا محمّد ، فتقدّمت فإذا أنا بنهر حافتاه قباب الدرّ واليواقيت ، أشدّ بياضاً من الفضة وأحلى من العسل وأطيب ريحاً من المسك الأذفر ، قال: فضربت بيدي فإذا طينه مسكة ذفرة ، قال: فأتاني جبرئيل فقال لي: يا محمّد ، أئ نهر هذا؟ قال: قلت: أئ نهر هذا يا جبرئيل؟ قال هذا نهرك...» : اليقين ص 291، بحار الأنوار ج 18 ص 392 . 52 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : «خرجت فانقاد لي نهران: نهر يُسمّى الكوثر ، ونهر يُسمّى الرحمة ، فشربت من الكوثر واغتسلت من الرحمة ، ثم انقادا لي جميعاً حتّى دخلت الجنّة...» : تفسير القمى ج 2 ص 10 ، التفسير الصافي ج 3 ص 174، بحار الأنوار ج 18 ص 327 . 53 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : «... لما صرت إلى العرش ، وجدت عليّ كلّ ركن من أركانه مكتوباً: لا إله إلاّ الله ، محمّد رسول الله ، عليّ بن أبي طالب أمير المؤمنين» : بحار الأنوار ج 18 ص 304، المحتضّر ص 25 . 54 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : «لمّا كانت ليلة المعراج نظرت تحت العرش أمامي ، فإذا أنا بعليّ بن أبي طالب قائماً أمامي... قلت: يا جبرئيل ، سبقني عليّ بن أبي طالب؟ قال: لا، لكنّي أخبرك، اعلم يا محمّد إنّ الله يُكثر الثناء والصلوات على عليّ بن أبي طالب فوق عرشه ، فاشتاق العرش إلى عليّ بن أبي طالب ، فخلق الله تعالى هذا الملك على صورة عليّ بن أبي طالب تحت عرشه لينظر إليه العرش فيسكن شوقه...» : مناقب ابن شهر آشوب ج 2 ص 73، بحار الأنوار ج 39 ص 97 . 55 . رسول الله عليه السلام : «أسرى بي ليلة المعراج إلى

السماء ، فرأيت ملكاً له ألف يد، لكل يد ألف إصبع، وهو يحاسب ويعدّ بتلك الأصابع، فقلت لجبرئيل: من هذا الملك؟ وما الذى يحاسبه؟ قال: هذا ملك موكل على قطر المطر، يحفظها كم قطرة تنزل من السماء إلى الأرض، فقلت للملك: أنت تعلم مذ خلق الله الدنيا، كم قطرة نزلت من السماء إلى الأرض...»: مستدرک الوسائل ج 5 ص 355، جامع أحاديث الشيعة ج 15 ص 486. 56 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... ما مرتت بباب من أبواب الجنة إلا ورأيت مكتوباً عليه: على بن أبى طالب أمير المؤمنين...»: بحار الأنوار ج 37 ص 339. رسول الله عليه السلام: «مكتوب فى باب الجنة قبل أن يخلق الله السماوات والأرض بألفى سنة: لا إله إلا الله، على أخو رسول الله»: الخصال ص 637، الثاقب فى المناقب ص 118، مجمع الزوائد ج 9 ص 111، كنز العمال ج 11 ص 624. رسول الله عليه السلام: «مكتوب فى باب الجنة: لا إله إلا الله، أيدته بعلى»: شواهد التنزيل ج 1 ص 297، لسان الميزان ج 2 ص 484. 57 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «فإذا بصوت وصيحة شديدة ، قال: قلت: يا جبرئيل ما هذا الصوت؟ فقال لى: يا محمد هذا صوت طوبى قد اشتاقت إليك»: اليقين ص 29، بحار الأنوار ج 37 ص 314 . 58 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... أخذ جبرئيل بيدي فأدخلنى الجنة ، فإذا أنا بشجرة من نور فى أصلها ملكان يطويان الحلل والحلى ، فقلت: حبيبى جبرئيل، لمن هذه الشجرة؟ فقال: هذه لأخيك على بن أبى طالب...»: علل الشرائع ج 1 ص 184، المحتضر ص 239، كشف الغمة ج 2 ص 87، بحار الأنوار ج 18 ص 350. 59 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «...»

وتجرى نهر فى أصل تلك الشجرة تنفجر منها الأنهار الأربعة ، نهر من ماء غير آسن ، ونهر من لبن لم يتغير طعمه ، ونهر من خمر لذة للشاربين ، ونهر من عسل مصفى...»: تفسير القمى ج 2 ص 237، التفسير الصافى ج 5 ص 23، بحار الأنوار ج 8 ص 137. 60 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... ثم تقدمت أمامى ، فإذا أنا برطب ألين من الزبد ، وأطيب من المسك ، وأحلى من العسل ، فأخذت رطبة فأكلتها»: علل الشرائع ج 1 ص 184 ، المحتضر ص 239 ، كشف الغمة ج 2 ص 87 ، بحار الأنوار ج 18 ص 350. 61 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «قصرأ من ياقوت أحمر يرى داخله من خارجه وخارجه من داخله، فقلت: يا جبرئيل لمن هذا القصر؟ قال: لمن أطاب الكلام وأدام الصيام وأطعم الطعام وتهجد بالليل والناس نيام...»: تفسير القمى ج 1 ص 21، الأمالى للطوسى ص 458، بحار الأنوار ج 8 ص 458. 62 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «لما أسرى بى إلى السماء ، دخلت الجنة فرأيت فيها قيعان ورأيت فيها ملائكة يبنون لبنة من ذهب ولبنة من فضة ، وربما أمسكوا ، فقلت لهم: ما بالكم قد أمسكتم؟ فقالوا: حتى تجئنا النفقة ، فقلت: وما نفقتكم؟ قالوا: قول المؤمن: سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر ، فإذا قال بنينا ، وإذا سكت أمسكنا»: تفسير القمى ج 1 ص 21، تفسير نور الثقلين ج 3 ص 132، بحار الأنوار ج 18 ص 292. 63 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «رأيت ليلة أسرى بى قصوراً مشرفة على الجنة ، فقلت: يا جبرئيل، لمن هذا؟ قال: للكاهنين الغيظ والعافين عن الناس...»: كنز العمال ج 3 ص 375، تفسير الثعلبى ج 3 ص 168. 64 .

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «ليلة أُسرى بي إلى السماء... فبينما أنا أدور في قصورها وبساتينها ومقاصيرها ، إذ شممت رائحة طيبة فأعجبتنى تلك الرائحة ، فقلت: يا حبيبي، ما هذه الرائحة التي غلبت على روائح الجنة كلها، فقال: يا محمد ، تفاحة خلقها الله تبارك وتعالى بيده منذ ثلاثمئة ألف عام، ما ندرى ما يريد بها، فينما أنا كذلك إذ رأيت ملائكة معهم تلك التفاحة فقالوا: يا محمد، ربنا يقري عليك السلام وقد أتحكك بهذه التفاحة...»:

مدينة المعاجز ج 3 ص 224 . 65 . الإمام الصادق عليه السلام: «كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يكثر تقبيل فاطمة عليها السلام ، فعاتبته على ذلك عائشة ، فقالت: يا رسول الله إنك لتكثر تقبيل فاطمة ! فقال لها: إنّه لمّا عُرج بي إلى السماء ، مرّ بي جبرئيل على شجرة طوبى ، فناولني من ثمرها فأكلته ، فحوّل الله ذلك ماءً إلى ظهري ، فلمّا أن هبطت إلى الأرض واقعت خديجة فحملت بفاطمة ، فما قبّلتها إلاّ وجدت رائحة شجرة طوبى منها»: تفسير العيّاشي ج 2 ص 212، بحار الأنوار ج 8 ص 142. الإمام الصادق عليه السلام: «كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يكثر تقبيل فاطمة عليها السلام ، فأنكرت ذلك عائشة ، فقال رسول الله: يا عائشة ، إنّي لمّا أُسرى بي إلى السماء ، دخلت الجنة ، فأدناني جبرئيل من شجرة طوبى ، وناولني من ثمارها ، فأكلته ، فحوّل الله ذلك ماءً في ظهري ، فلمّا هبطت إلى الأرض واقعت خديجة فحملت بفاطمة ، فما قبّلتها قطّ إلاّ وجدت رائحة شجرة طوبى منها»: تفسير القمّي ج 1 ص 365، تفسير نور الثقلين ج 2 ص 502. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «أُسرى بي إلى السماء ، أدخلني جبرئيل الجنة فناولني تفاحة ،

فأكلتها فصارت نطفة فى ظهري ، فلما نزلت من السماء واقعت خديجة ، ففاطمة من تلك النطفة ، فكلمنا اشتقت إلى تلك التفاحة قبلتها»: ينابيع المودة ج 2 ص 131، ذخائر العقبى ص 36، تفسير مجمع البيان ج 6 ص 37.)

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : «... فأنا إذا اشتقت إلى الجنة سمعت ريحها من فاطمة»: الطرائف فى معرفة مذهب الطوائف ص 111، بحار الأنوار حج 37 ص 65.

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : «... فأكلتها ليلة أسرى فعلمت خديجة بفاطمة ، فكنت إذا اشتقت إلى رائحة الجنة شممت رقبة فاطمة»: المستدرک ج 3 ص 156، كنز العمال ج 12 ص 109، الدر المنثور ج 4 ص 153. 66 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : «يا على ، إن الملائكة الأعلیٰ ليدعون لك ، وإن المصطفين الأخيار ليرغبون إلى ربهم جل وعز أن يجعل لهم السبيل إلى النظر إليك...»: اليقين ص 293، بحار الأنوار ج 18 ص 393. 67 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : «... هؤلاء قرأء اللوح المحفوظ أخبرونى ليلة أسرى بى أنهم وجدوا فى اللوح المحفوظ: على المعصوم من كل خطأ...»: بحار الأنوار ج 37 ص 68، غاية المرام ج 6 ص 325. 68 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : «... وسمعت خطيبهم فى أعظم محافلهم وهو يقول: على الحاوى لأصناف الخيرات، المشتمل على أنواع المكرمات...»: بحار الأنوار ج 41 ص 21. 69 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : «أتدرى ما سمعت من الملائكة الأعلیٰ فى ليلة أسرى بى يا على؟ سمعتهم يقسمون على الله ويستقضونه ويتقربون إلى الله بمحبتك...»: بحار الأنوار ج 41 ص 21. 70 . الإمام الكاظم عليه السلام :

«... وقف بي جبرئيل عند شجرة عظيمة لم أر مثلها، على كل غصن منها وعلى كل ورقة منها ملك، وعلى كل ثمرة منها ملك، وقد كللها نور من نور الله جلّ وعزّ، فقال جبرئيل: هذه سدرة المنتهى، كان ينتهى الأنبياء من قبلك إليها، ثمّ تجاوزونها، وأنت تجوزها إن شاء الله ليريك من آياته الكبرى...»: اليقين ص 298، بحار الأنوار ج 18 ص 395، 71. الإمام الصادق عليه السلام: «فأوقفه جبرئيل موقفاً فقال له: مكانك يا محمد، فلقد وقفت موقفاً ما وقفه ملك قطّ ولا نبى، إنّ ربك يصلى، فقال: يا جبرئيل وكيف يصلى؟ قال: يقول: سُبُّوحٌ قُدُّوسٌ أَنَا رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ، سَبَقَتْ رَحْمَتِي غَضَبِي، فقال: اللَّهُمَّ عَفُوكَ عَفُوكَ...»: الكافي ج 1 ص 443، التفسير الصافي ج 5 ص 87، تفسير نور الثقلين ج 3 ص 98. 72. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «فلما انتهيت إلى حجب النور قال لي جبرئيل: تقدّم يا محمد، وتخلّف عنّي، فقلت: يا جبرئيل فى مثل هذا الموضع تفارقنى؟! فقال: يا محمد، إنّ انتهاء حدّى الذى وضعنى الله عزّ وجلّ فيه إلى هذا المكان، فإنّ تجاوزته احترقت أجنحتى بتعدّى حدود ربّى جلّ جلاله...»: علل الشرائع ج 1 ص 6، عيون أخبار الرضا عليه السلام ج 2 ص 238، كمال الدين ص 255، بحار الأنوار ج 26 ص 337. 73. الإمام الصادق صلى الله عليه وآله وسلم: «... فقالت السدرة المنتهى: ما جازنى مخلوق قبلك...»: بصائر الدرجات ص 211، مناقب ابن شهر آشوب ج 2 ص 11، بحار الأنوار ج 17 ص 147. 74. رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «رأيت نهراً، ورأيت وراء النهر حجاباً، ورأيت وراء الحجاب نوراً...»: تفسير ابن أبى حاتم ج 10 ص 3319، الدر المنثور ج 6

ص125، تفسير القرطبي ج 17 ص 92. 75 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... فلما وصلت إلى السماء السابعة وتخلف عني جميع من كان معي من ملائكة السماوات وجبرئيل عليه السلام والملائكة المقربين ، ووصلت إلى حجب ربّي ، دخلت سبعين ألف حجاب ، بين كل حجاب إلى حجاب من حجب العزّة والقدرة والبهاء والكرامة والكبرياء والعظمة والنور والظلمة والوقار ، حتّى وصلت إلى حجاب الجلال...»: اليقين ص 435، المحتضر ص 253، بحار الأنوار ج 18 ص 398. «من الحجاب إلى الحجاب مسيرة خمسمئة عام...»: المحتضر ص 25، بحار الأنوار ج 18 ص 338. 76 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... لما صرت إلى حجب النور ، رأيت على كل حجاب مكتوباً: لا إله إلا الله ، محمّد رسول الله ، عليّ بن أبي طالب أمير المؤمنين...»: بحار الأنوار ج 18 ص 304، المحتضر ص 25. 77 . «فتقدّم رسول الله ما شاء الله أن يتقدّم...»: المحتضر ص 25، بحار الأنوار ج 18 ص 338. 78 . عن عبد الله بن عمر: «سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وقد سُئل: بأيّ لغة خاطبك ربّك ليلة المعراج؟ فقال: خاطبني بلغة علي بن أبي طالب ، فألهمني أن قلت: يا ربّ ، أنت خاطبتني أم عليّ؟ فقال: يا أحمد، أنا شيء ليس كالأشياء ، لا أقاس بالناس ولا أوصف بالأشياء ، خلقتك من نوري وخلقت عليّاً من نورك، فاطّلت علي سرائر قلبك فلم أجد أحداً أحبّ من عليّ بن أبي طالب إلى قلبك ، فخاطبتك بلسانه كيما يطمئنّ قلبك...»، المختصر ص 171، التفسير الصافي ج 3 ص 177، كشف الغمّة ج 1 ص 103، ينابيع المودّة ج 1 ص 246. 79 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «ليلة أسرى بي إلى السماء وصرت كقاب قوسين أو أدنى ، أوحى

اللهُ تعالى إلى أن يا محمد من أحبّ خلقى إليك؟ قلت: يا رب أنت أعلم، فقال: أنا أعلم ولكن أريد أن أسمع من فيك، فقلت: ابن عمى على بن أبى طالب...»: المحتضر ص 193، بحار الأنوار ج 25 ص 383. 80 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «ثم قال لى الجليل جلّ جلاله: يا محمد، من أحبّ من خلقى؟ قلت: أحبّ الذى تحبّه أنت يا ربى، فقال لى جلّ جلاله: فأحبّ علياً فإنى أحبّه، وأحبّ من يحبّه، وأحبّ من أحبّ من يحبّه...»: المحتضر ص 253، بحار الأنوار ج 18 ص 399، ج 40 ص 19. 81 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «وعدنى الشفاعة فى شيعته وأوليائه»: المحتضر ص 253، بحار الأنوار ج 18 ص 399، ج 40 ص 19. 82 . عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... فقال لى: يا محمد، أنا أنا الله لا إله إلا أنا العلى الأعلى، وهبت لأخيك اسما من أسمائى فسميته علياً...»: بحار الأنوار ج 24 ص 323. 83 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «إنّ الله عزّ وجلّ أوحى إلى ليلة أسرى بى... يا محمد، لو أنّ عبداً من عبادى عبدنى حتّى ينقطع ثمّ لقانى جاحداً لولايتهم أدخلته نارى...»: الغيبة للنعمانى ص 95، الغيبة للطوسى ص 148.

رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «يا محمد، لو أنّ عبداً من عبادى عبدنى حتّى ينقطع... ثمّ أتانى جاحداً لولايتكم، ما غفرت له أو يقرّ بولايتكم...»: مقتضب الأثر ص 11. 84 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «ليلة أسرى بى إلى السماء، كلمنى ربى جلّ جلاله، فقال: يا محمد، فقلت: لبيك ربى، فقال: إنّ علياً حجّتى بعدك على خلقى وإمام أهل طاعتى، من أطاعه أطاعنى، ومن عصاه عصانى، فانصبه علماً لأمتك يهتدون به بعدك...»: الأمالى ص 566، الجواهر السنوية

ص 230، بحار الأنوار ج 18 ص 340. 85 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «يا محمد ، إن علياً وارث علمك من بعدك ، وصاحب لوائك لواء الحمد يوم القيامة ، وصاحب حوضك ، يسقى من ورد عليه من مؤمنى أمتك ، ثم أوحى إلى أنى قد أقسمت على نفسى قسماً حقاً لا يشرب من ذلك الحوض مبخض لك ولأهل بيتك...»: كمال الدين ص 25، نور الثقلين ج 3 ص 123، بحار الأنوار ج 51 ص 69. 86 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... يا محمد ، أوصياؤ المكتوبون على ساق عرشى ، فنظرت وأنا بين يدي ربى جل جلاله إلى ساق العرش ، فرأيت اثني عشر نوراً ، فى كل نور سطر أخضر عليه اسم وصى من أوصيائى ، أولهم على بن أبى طالب ، وآخرهم مهدي أمتى ، فقلت: يا رب هؤء أوصيائى من بعدى؟ فنوديت: يا محمد هؤء أوليائى وأصفيائى وحججى بعدك على بريئى ، وهم أوصياؤ وخلفاؤ وخير خلقى بعدك ، وعزتى وجلالى ، لأظهرن بهم دينى، ولأعلين بهم كلمتى ، ولأظهرن الأرض بآخرهم من أعدائى ...»: علل الشرائع ج 1 ص 7، عيون أخبار الرضا عليه السلام ج 2 ص 238، كمال الدين ص 256، بحار الأنوار ج 18 ص 346. 87 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «... أنت شجرة وعلى غصنها وفاطمه ورقها... والحسن والحسين ثمارها، خلقتهما من طينة عليين ، وخلقت شيعتكم منكم ، إنهم لو ضربوا على أعناقهم بالسيوف ما ازدادوا لكم إلا حباً...»: الغدير ج 2 ص 314، بحار الأنوار ج 24 ص 136، تفسير مجمع البيان ج 6 ص 74. 88 . «ثم مضى حيث فرضت عليه الصلاة خمسون ركعة صلاة...»: الأمالى للصدوق ص 536، مستدرک الوسائل ج 3 ص 14، بحار الأنوار ج 79 ص 252. 89 . أمير المؤمنين عليه السلام: «قال الله لنبيه صلى الله عليه وآله وسلم ليلة أسرى به :

وكانت الأمم السالفة مفروضاً عليهم خمسون صلاة في خمسين وقتاً ، وهي من الإصار التي كانت عليهم ، وقد رفعها عن أمّتك...» : مستدرک الوسائل ج 3 ص 13 ، بحار الأنوار ج 16 ص 345 . 90 . «يا محمد ، إنّه لا يبدّل القول لدى بأنّ لك بهذه الخمس خمسين...» : الخصال ص 269 ، نيل الأوطار ج 1 ص 361 ، سنن الترمذی ج 1 ص 137 ، المصنّف للصنعانی ج 1 ص 452 .

«فرضت على النبي... أسرى به خمسين ثمّ نقضت» : مسند أحمد ج 3 ص 161 . 91 . «... قد رفعت عن أمّتك الإصار التي كانت على الأمم السالفة ، وذلك أنّي جعلت على الأمم أن لا أقبل فعلاً إلا في بقاع الأرض اخترتها لهم وإن بعدت ، وقد جعلت الأرض لك ولأمّتك طهوراً ومسجداً...» : بحار الأنوار ج 16 ص 345 ، ج 80 ص 278 ، تفسير نور الثقلين ج 1 ص 306 . 92 . رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : «ثمّ أمرني ربّي بأمر... اكتمها...» : اليقين ص 30 ، بحار الأنوار ج 37 ص 321 . 93 . عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : «... فقال لي : اقرأه منّي السلام...» : كمال الدين ص 511 ، معاني الأخبار ص 396 ، بحار الأنوار ج 24 ص 323 .

عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : «ما عرج بي ربّي عزّ وجلّ إلى السماء قطّ وكلمني ، إلا قال لي : يا محمد اقرأ عليّ منّي السلام وعرفه أنّه إمام أوليائي ونور من أطاعني» : الأمالي للصدوق ص 383 ، الجواهر السننية ص 273 . 94 . عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : «... يا أبا القاسم ، امض هادياً مهدياً ، نعم المجيء جئت ، ونعم المنصرف انصرفت ، وطوباك وطوبى لمن آمن بك وصدّقك...» : المحتضر ص 261 ، بحار الأنوار ج 18 ص 314 . 95 . رسول الله

صلى الله عليه وآله وسلم : «... ثم انصرفت فجعلت لا أخرج من حجاب من حجب ربى ذى الجلال والإكرام إلا سمعت النداء من ورائي: يا محمد احبب علياً ، يا محمد أكرم علياً ، يا محمد قدم علياً ، يا محمد استخلف علياً ، يا محمد أوص إلى علي ، يا محمد وآخ علياً ، يا محمد أحب من يحب علياً ، يا محمد استوص بعلي وشيعته خيراً...»: اليقين ص 427، بحار الأنوار ج 18 ص 427. 96 . عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : «... فقال لى خليلي: نعم المجيء جئت ، ونعم المنصرف انصرفت ، ماذا قلت؟ وماذا قيل لك؟ قال: فقلت بعض ما جرى ، فقال لى: وما كان آخر الكلام الذى ألقى إليك؟ فقلت له: نوديت يا أبا القاسم ، امض هادياً مهدياً رشيداً ، طوباك وطوبى لمن آمن بك وصدقك ، فقال لى جبرئيل: أفلم تستفهم ما أراد بأبى القاسم؟ قلت: لا يا روح الله ، فنوديت يا أحمد إنما كنيتك أبا القاسم لأنك تقسم الرحمة منى بين عبادى يوم القيامة...»: المحتضر ص 261، بحار الأنوار ج 18 ص 314. 97 . عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : «... فلما وصلت إلى الملائكة ، جعلوا يهتؤونى فى السماوات ويقولون: هنيئاً لك يا رسول الله كرامة لك ولعلى»: المحتضر ص 261، بحار الأنوار ج 18 ص 314. 98 . عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : «... يا محمد، إذا رجعت إلى الدنيا ، فاقرأ علياً وشيعته منى السلام...»: المحتضر ص 261، بحار الأنوار ج 18 ص 314. 99 . عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم : «إن جبرئيل أتانى ليلة أسرى بى ، فحين رجعت فقلت: يا جبرئيل هل لك من حاجة؟ فقال: حاجتى أن تقرأ على خديجة من الله ومنى السلام ، وحدثنا عند ذلك أنها قالت حين لقيها نبى الله عليه وآله السلام ، فقال لها الذى قال

جبرئيل: قالت: إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّلَامُ ، ومنه السلام ، وإليه السلام ، وعلى جبرئيل السلام»: تفسير العياشي ج 2 ص 279، تفسير نور الثقلين ج 3 ص 133، بحار الأنوار ج 16 ص 100 . الإمام الصادق صلى الله عليه وآله وسلم: «... ثم طوى الصحيفة فأمسكها بيمينه وفتح صحيفة أصحاب الشمال ، فإذا فيها أسماء أهل النار وأسماء آبائهم وقبائلهم... ثم نزل ومعه الصحيفةتان فدفعهما إلى علي بن أبي طالب»: بصائر الدرجات ص 211، مناقب ابن شهر آشوب ج 2 ص 11، بحار الأنوار ج 17 ص 147.

فهرست مطالب

2	مقدمه
3	آغاز سفر معراج
6	اینجا بیت المقدس است
9	سفر در هفت آسمان
18	پیش به سوی عرش الهی
20	ورود به بهشت
24	گذر از ملکوت
31	پایان سفر آسمانی
31	جبرئیل در انتظار پیامبر است
41	درباره نویسنده
43	کتب نویسنده
45	کتب عربی
73	فهرست مطالب